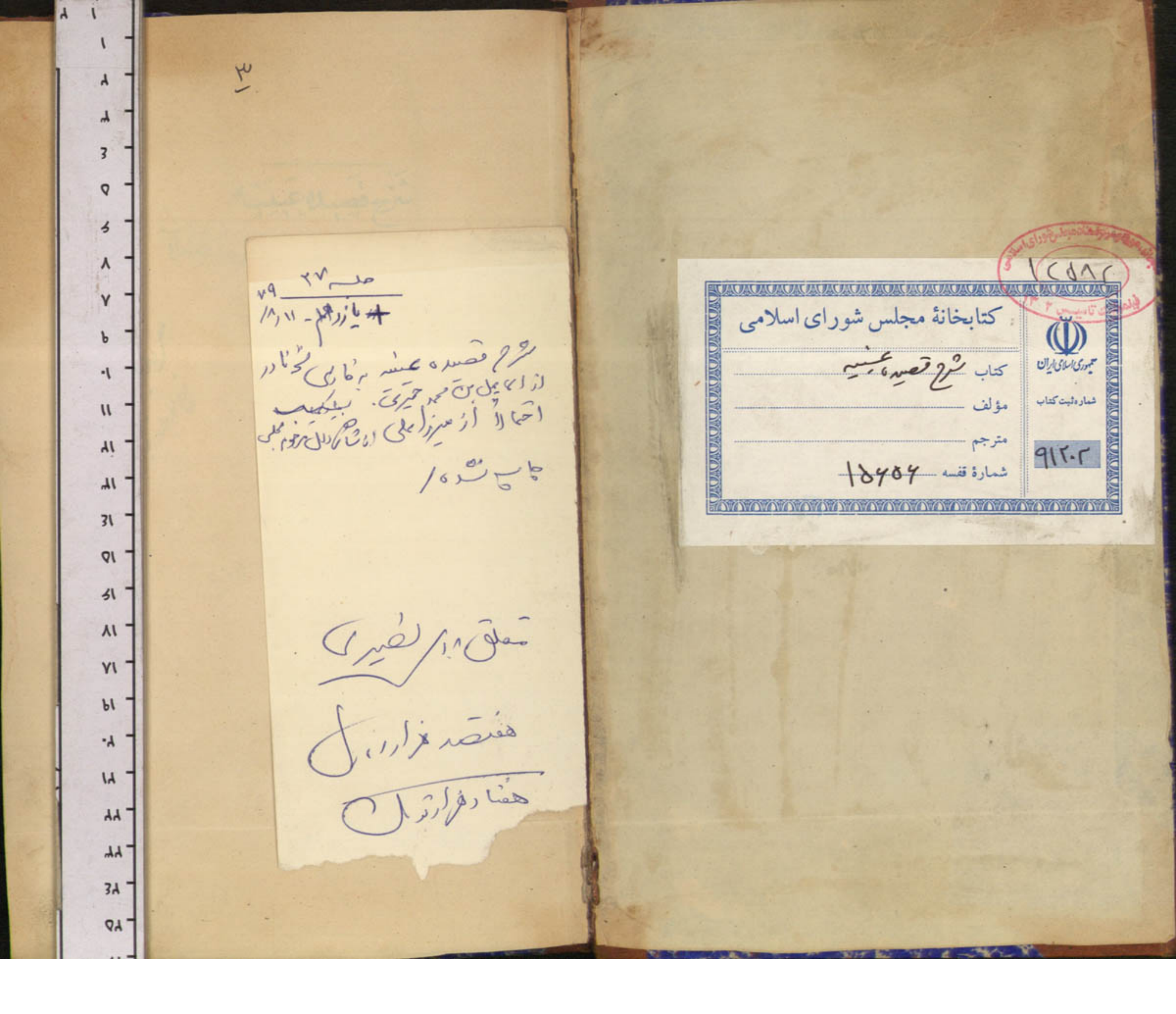


۱۲۳



٣١
جلد ٢٧
٧٩
یازدهم
شرح قصیده عینیه
از اسماعیل بن محمد حمیری
چاپ نشده
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب شرح قصیده عینیه
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه 15656
شماره ثبت کتاب
91202

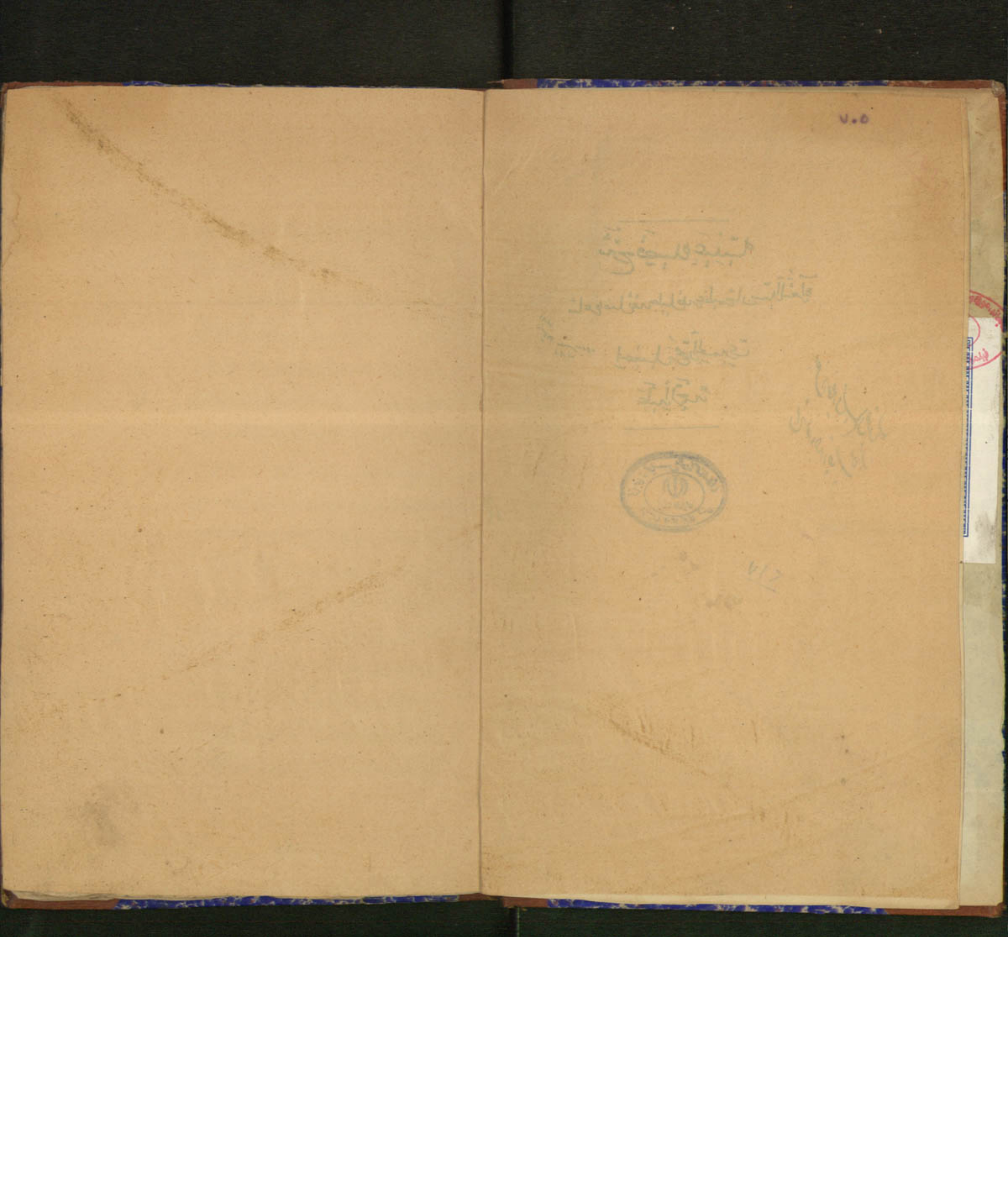

شرح قصیده عینیه به فارسی
از اسمعیل بن محمد حمیری.
چاپ شده
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۹۱۲۰۲
کتاب شرح قصیدهٔ عینیه
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۶۵۶

شرح قصیده عینیه

شاعر فاضل ثقه جلیل قدر عظیم شان سید الشعراء

اسمعیل بن محمد الحمیری

علیه الرحمه



شرح قصیده عینیه



فطرت خدا داد خویش را غبار آمیز داشته آخر الامر بمایهٔ معین
دلالت حضرت مظهر الحقایق وهادی الخلایق امام جعفر صادق
صلوات الله علیه چرک عارضی اندیشهٔ ناصواب را از جامهٔ
فطرت استعداد خاطر حق شناس شُسته اختیار مذهب حق
جعفری نموده این بیت مطلع ابیاتی چندست که بعد از رجوع
بمذهب حق گفته وگرد وغبار شک وارتیاب را از راه کیش و
مذهب خود بدان رُفته تَجَعفَرتُ بِاسمِ اللهِ وَاللهُ اَکبَرُ ٭ وَاَیقَنتُ
اَنَّ اللهَ یَعفُو وَیَغفِرُ ٭ یعنی جعفری شدم واختیار مذهب
امام جعفر نمودم بنام خدا وخدا بزرگترست از آنکه او را وصف
توان نمود ویقین دارم که خدای تعالی در میگذرد ومی آمرزد
یعنی بعد از بازگشت بمذهب حق خدای عز وجل از گذشتها
در میگذرد وگناهان را می آمرزد وعلامهٔ حلی طاب ثراه در کتاب
خلاصه که در بیان احوال رجال تالیف نموده فرموده که او
ثقهٔ جلیل القدر عظیم الشان والمنزله است رحمه الله ودر
کتب معتبرهٔ رجال مذکورست که او از کیسانیت رجوع نمود
وصاحب کتاب ملل ونحل که او را از کیسانیان شمرده همانا از مبادی
حالش خبر یافته از خاتمهٔ احوالش بیخبر بوده یا در نقل تامی احوالش

مساهله نموده و بعضی از تصلب او در امر تشیع نقل نموده اند
که روزی مردی شیعی و شخصی سنی با هم نزاع نمودند در افضلیت
امیر المؤمنین و ابی بکر لعین و بعد از طول نزاع با آن قرار دادند
که هر که اول بار با ایشان دوچار شود او را در آن منازعه حکم نمایند
اتفاقا سید حمیری بر استری سیاه سوار پیدا شد و ایشان
او را نمیشناختند باتفاق متوجه او شدند شیعی مبادرت نموده
بسید گفت که اَصلَحَکَ اللهُ میان ما دو نفر اختلافی واقع شده
من میگویم که علی بهترین مردمست بعد از پیغمبر صلی الله علیه
و آله سید پیش از اتمام کلام بیتاب شده فرمود که پس این ولد الزنا
چه میگوید مجملا سید مزبور تشیع و رجوع از گمراهی کیسانیت
و اختیار مذهب حق جعفری و مداحی اهل بیت علیهم السلام
مشهور و معروفست و اگر چه استین جامه تقوی او چنانکه
نقل نموده اند خالی از آلایش بعضی مناهی نبوده و لیکن دعای حضرت
صادق علیه السلام برحمت شامل حال او شده و ولای امیر المؤمنین
تدارک احوال او نموده چنانکه روایت شده که در حالت احتضار
روی او تیره و تار شد پس شنیدند حاضران که بر زبان آورد که
أَهٰكَذا يُفعَلُ بِأَولِيائِكُم يا أَميرَ المُؤمِنينَ پس آنگاه روی او چون ماه
آیا چنین میکنند نسبت بدوستان شما ای امیر مؤمنان

شب

شب چهارده سفید و نورانی شده چشم گشود و ابیاتی چند که
دلالت دارد بر حضور حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در آن حال و نجات شیعیان از آن اهوال چنانکه مدلول احادیث
و اخبار کثیره متواتره است برخواند و کلمه طیبه بر زبان آورده
جان بحق تسلیم نمود و در بعضی اخبار چنین وارد شده که ابتلای
او را در وقتی رو داد که بر مذهب کیسانیت و مرتکب بعضی مناهی
نیز بود و او را بیماری شدید عارض و رویش سیاه و حالش تباه شده
بود حضرت صادق بر بالین او شرف حضور ارزانی داشته نظر این
سخن را که آیا با دوستان شما چنین میکنند با آنحضرت گفت و آنحضرت
فرمودند که بمذهب حق قایل شو تا خدای تعالی این حالت را از تو رفع
نموده ترا رحمت کند و در بهشتی که دوستان خود را وعده نموده در آورد
پس آنگاه از مذهب کیسانیت رجوع نموده بمذهب حق جعفری در آمده
شعر مُصَدَّر بتَجَعفَرتُ باسمِ الله را که مذکور شد در آن باب گفته
و هنوز آنحضرت از پیش او دور نشده بود که مرض او تخفیف یافته
برخاست و بنشست الحدیث و حدیث سابق باندک زیاده
و کم و فی الجمله اختلافی در الفاظ با اشعار دال است بر محبت حضرت
امیر المؤمنین و حضور آنجناب مستطاب در حالت موت که در حدیث

سابق اشاره بدان شد در کتاب رجال شیخ محمد کشّی که از کتب معتبره
ومؤلف آن از معتبرین علماء شیعه است مذکور ومسطور است
وممکنست که مضمون هر دو روایت وقوع یافته باشد ودر تاریخ
وفات او اختلاف نموده اند بعضی گفته اند که در سال یکصد و
هفتاد ونه از هجرت در بغداد وفات یافت وبعضی احوال او را
چنین ضبط نموده اند که مولد او در سال یکصد وپنج ووفات
او در یکصد وهفتاد وسه بود وچنانکه مذکور شد اگرچه او را
قصائد واشعار در مدح اهل بیت اطهار بسیارست ولیکن
در شان یک قصیدهٔ او دو حدیث وارد شده که بآنجهت وزن
گرانقدری آن قصیدهٔ فاخره چون سلسلهٔ دُرِّ باهره در پلّهٔ
میزان اعتبار بر سائر ابیات واشعار رجحان پذیرفته لهذا در
مُفتتحِ این رساله که موضوعست از برای ترجمه وشرح قصیدهٔ
مزبوره آن دو حدیث را ایراد مینماید یکی حدیث شریفیست که
روایت نموده آنرا شیخ جلیل القدر ابی عمرو شیخ محمد کشّی رحمه الله
از فضیل رسّان که او گفته که داخل شدم بر حضرت ابی عبدالله
یعنی امام جعفر صادق علیه السلم بعد از آنکه کشته شده بود زید
بن علی بن الحسین علیهما السلم پس مرا در خانه که در اندرون خانهٔ دیگر

بود داخل کردند پس آنحضرت بمن گفت که ای فضیل کشته شد عم من زید
گفتم آری فدای تو شوم فرمود که رحمت کند او را خدای تعالی
آگاه باش بدرستی که او بود مؤمن وبود صاحب معرفت وبود دانشمند
وبود بسیار راستگوی آگاه باش بدرستی که او اگر ظفر می یافت
هرآینه وفا مینمود آگاه باش بدرستی که او اگر مالک میشد یعنی امر
امامت را هرآینه میدانست که چگونه قرار دهد آنرا گفتم ای سیّد
من آیا بخوانم از برای تو شعری فرمود که مهلت ده پس امر نمود که
پرده چند آویختند ودری چند را گشودند بعد از آن فرمود که
بخوان پس خواندم ﴿لِاُمِّ عَمْرٍو بِاللِّوٰی مَرْبَعٌ ٭ طَامِسَةٌ اَعْلَامُهُ بَلْقَعٌ﴾
وباز ده بیت دیگر از جملهٔ این قصیده را راوی نقل نموده که در خدمت
آنحضرت خواندم وابیات مزبوره در کتاب رجال کشّی در طیّ نقل
این حدیث مذکورست وچون تمامی قصیده ان شاء الله مشروحا
مذکور خواهد شد درین مقام بهمین بیت اکتفا مینماید راوی گفته
که شنیدم آواز گریه که از پس پرده بلند شد وآنحضرت فرمودند
که این شعر را که گفته گفتم سیّد بن محمد حمیری پس فرمود رحمه الله پس
گفتم بدرستی که دیدم من او را که نبیذ می آشامید پس آنحضرت دیگر
بار فرمود که رحمه الله گفتم بدرستی که من دیدم که می آشامید نبیذ

رستاق را یعنی نبیذی که در میان رستائیان متعارفست آنحضرت
فرمود که شراب را میگوئی گفتم آری باز فرمود که رحمه الله و فرمود
که دشوار نیست بر خدای تعالی که بیامرزد دوستدارندهٔ علی را
و در حدیث شریف و نظایر آن از احادیث معتبره مانند حدیث
حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ یعنی دوستی مرتضی علی
خصلتیست نیکو که ضرر نمیرساند با آن هیچ خصلت بد از برای
شیعیان بشارتیست عظیم امید که خداوند کریم جملگی مؤمنان را
بر محبت امیر المؤمنین و یقین در همگی عقاید دین هم بمحبت آن امام
المتقین در همه حال سیما در دم بازپسین ثابت قدم و راسخ دم بدارد
و ظاهر آنست که غرض راوی از استدعاء خواندن شعر رقت
انگیزی و وسیله جوئی اشک ریزی و اظهار حسن اعتقاد
خود و متاثر بودن از قضیهٔ زید بوده باشد و ممکنست که باین
مطالب تسلیه و تسکین آنحضرت را نیز دران مصیبت منظور
داشته باشد و رقت انگیزی باینجهت که در اول قصیده
ذکر خرابی دیار محبوبهٔ غمگسار و محو آثار منازل یار و یادآوری
کسی که با و علاقهٔ محبت داشته و اظهار دلتنگی و غمناکی خود
نموده و این امور را تاثیری در طبایع میباشد خصوصاً که در نظم

ناظم

ناظم بعد از ذکر این احوال تعجب نموده از بی وفائی گروهی از اصحاب حضرت
خیر البشر و مدعیان دوستی و ولای آن شفیع محشر در باب امر
خلافت و مخالفت با آنحضرت و چون این امر عظیم باعث اختلال
امور خاندان نبوت و خرابی بنیان شوکت اهل بیت رسالت و مقدمهٔ
خونریزی شهید کربلا و مبتلا شدن زید مظلوم بانواع کرب و بلا
بوده و آنحضرت سخن زید را در میان داشته اند پس باین اعتبار نیز
مناسب و مؤثر است و تسلیه و تسکین باین سبب میتواند بود که
چون درین قصیده حقیت و علو شان حضرت امیر المؤمنین و
هلاکت و بدی عاقبت دشمنان آنحضرت بیان شده و ظاهر است که
در نظر مظلومین با وجود علم قطعی بنجات و رفع درجات خود
و هلاک و وبال و زشتی حال و مآل خصم بد فعال مصیبت سهل
و آسان میشود و حال همگی ائمهٔ طاهرین درین امور مانند حال آن
سید الوصیین است پس تذکر و یادآوری احوال فرخنده مآل
آنجناب باعث آرام خاطر مصیبت زدگان اهل بیت میتواند بود
هم باین اعتبار و هم باعتبار ایماء باقتدا و پیروی آن قدوهٔ اولی الالباب
در صبر و شکیب بر مکاره زمان و تحمل خار جفای معاندان و
هرچند اصحاب عصمت را حاجت تعزیه و تسلیه احدی نیست چنانکه

در بعضی احادیث نیز تصریح بان شده ولیکن راوی اداء خواهد صریحی
خود نموده و اما حدیث دیگر حدیثی است که محب فدوی امیر المؤمنین
مشرف بشرف انتساب بسلسله علیه سید المرسلین عمدة المتتبعین
قاضی نور الله شوشتری نقل نموده ولیکن نقل مذکور را مستند بکتاب
رجال کشی داشته و در نسخه مصححه از ان کتاب که در وقت تالیف
این اوراق در نظر بود موجود نیست شاید در اصل بعضی نسخهای ان
یا حواشی ان موجود بوده یا در کتاب دیگر بنظر شریف ایشان رسیده
و در حال نقل اشتباهی شده و بعضی از ناقلین حدیث مذکور را بانداک
اختلافی از بعضی مؤلفات شیخ جلیل القدر شیخ فخر الدین صاحب
کتاب مجمع البحرین نقل نموده اند بالجمله حدیث مذکور بنهجی که غفران
پناه قاضی نور الله طاب ثراه نقل نموده چنین است که روایت نموده
سهل بن ذبیان که روزی بخدمت حضرت امام علی بن موسی الرضا
علیهما السلام رفتم پیش از انکه دیگری از شیعه او حاضر شود پس دیدم
که آنحضرت بطریق کسی که تفکری نماید سر مبارک پیش انداخته نگاه
ارض مینمود پس چون آنحضرت مرا دیدند فرمودند که مرحبا ای ابن
ذبیان همین ساعت رسول من بطلب تو می امد من گفتم که چه خدمت
بود یا ابن رسول الله فرمودند که خوابی عزیب دیده ام که مرا در

نور الله قدس سره

اضطراب

اضطراب و سوزن و گمان دارد انگاه فرمودند که دیدم که گویا نردبانی
صد پایه از برای من بر جایی نصب کرده اند و من بر بالای ان رفته
از انجا بگنبدی سبز در آمدم که از غایت لطافت بیرون آن از
اندرون ظاهر بود پس دیدم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله نشسته و از جانب راست او جوانی خوبروی بیر زانوی
مردی پیر نشسته که از غایت پیری موی ابروی او حاجب باصره
او شده و اتفاقا او اسمعیل بن محمد حمیری بود پس حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم بمن گفتند که سلام کن بر پدر خود علی
بن ابیطالب پس سلام کردم دیگر امر فرمودند که سلام کن بر
پدران خود حسن و حسین پس سلام کردم دیگر فرمودند که سلام
کن بر شاعر ما و ندیم ما در دنیا و اخرت اسمعیل بن محمد حمیری
پس سلام کردم انگاه آنحضرت بان مرد پیر که اسمعیل بود متوجه
شده فرمودند که اعاده نمای آنچیزی را که بان مشغول بودیم
پس اسمعیل این قصیده را بر خواند ۵ لِأُمِّ عَمْرٍو بِاللِّوَى مَرْبَعُ ۵
طَامِسَةٌ أَعْلَامُهُ بَلْقَعُ ۵ و چون باین بیت رسید که ۵ قَالُوا لَهُ لَوْ شِئْتَ
أَعْلَمْتَنَا ۵ إِلَى مَنِ الْغَايَةُ وَالْمَفْزَعُ ۵ حضرت رسالت فرمود که توقف
کن ای اسمعیل انگاه دست مبارک خود بجانب آسمان برداشتند

وكفتند الهى وسيدى انك الشاهد عليهم وعلى انى قد اعلمتهم
ان الغاية والمفزع اليه ولو ثابد الى امير المؤمنين عليه السلم
وقال يا على احفظ هذه القصيدة ومر شيعتنا بحفظها فمن
حفظها ضمنت له الجنة قال الرضا عليه السلم ولم يزل جدى
عليه السلم يكررها على ويرددها حتى حفظتها اينست تمام حديث
مذكور وهر چند تمامى ابيات ان شاء الله مفصلا مشروح خواهد
شد وليكن چون درينمقام فهميدن عبارات منقوله حديث
توقف دارد بر دانستن مضمون ان بيت كه چون ناظم بانجا رسيد
از حضرت مقدسه نبويه مامور شد كه توقف نمايد خلاصه ان با شرح
عبارات منقوله مرقوم ميشود ناظم اشعار درين بيت بيان نموده
كه جمعى بخدمت حضرت رسول صلى الله عليه وآله عرض واستدعا
نمودند كه بايشان اعلام فرمايد كه بعد از ارتحال آنجناب ازينجهان
فانى بعالم باقى خليفه وجانشين او وپشت وپناه امت او كيست
وچون اين بيت را خواند بنحوى كه مذكور شد آنحضرت او را
امر فرمود كه توقف نمايد ودست بسوى اسمان برداشته فرمود
كه اى خداى من ومولاى من بدرستى كه تو گواهى برايشان يعنى
بر اصحاب من وبر من كه اعلام نمودم ايشان را كه مرجع وپناه بسوى

اوست



اوست واشاره نمودند بدست مبارك خود بجانب امير المؤمنين
عليه السلم بعد از ان حضرت امام رضا عليه السلم ميفرمايد كه
حضرت رسالت صلى الله عليه وآله بمن فرمود كه اى على حفظ
كن اين قصيده را وامر كن شيعه ما را بحفظ آن وپيوسته جدم
عليه السلم يعنى حضرت رسول صلى الله عليه وآله تكرار ميفرمود
آنرا تا آنكه من بخاطر گرفتم تمام شد نقل حديث مذكور اكنون
هنگام آنست كه شروع شود در ترجمه وشرح ابيات قصيده
وقصيده اينست ۞ لِاُمِّ عَمرٍو بِاللِّوىٰ مَربَعٌ ۞ طامِسَةٌ اَعلامُهُ بَلقَعٌ ۞
مراد از عمرو در مصرع اول [illegible] كه محو شده نشانهاى آن [illegible]
سنت شعرا چنين جارى شده كه در اول قصايد آغاز غزل
سرايى نمايند يعنى عشق وعاشقى وذكر حسن وجمال وياد محبوب
ومنازل وصال يا شكوه دوركار يا وصف خزان وبهار و
امثال اين سخنان چه غم داو چه غم فراق وخواه مبتنى بر امور واقعيه
يا بر تصورات متخيله وبعد از طى شمه ازينمقوله بتقريبى مناسب
از ان اسلوب كلام نقل نمايند بذكر ممدوح ودرميان شعراى
عرب افتتاح قصايد بياد منازل وآثار ديار احباب واظهار
دردناكى وتحسر بر محو شدن رسوم ونشانهاى منازل ومواضع

هر چند نه در دل هوسى
ونه در سر سوداى كسى بوده باشد

بسبب انتقال او از حال اینانه

اقامت دوستان شیوعی تمام داشته چنانکه بعضی از فصحای ایشان
در مطلع قصیده گفته که از منزل حبیبه در فلان وادی باقی
مانده اثری که درخشندگی و لمعانی دارد مانند بقیهٔ نقش خال
عارضی که زنان عرب بر پشت دست بوضعی خاص نقش میکنند
و بعد از ان اظهار بیطاقتی خود کرده از خیالی بخیالی و از حالی
بحالی انتقال نموده و در دیوانهای اشعار فارسی نیز از قصیدهای
مرغوب و درامدهای خوش اسلوب اثار بدیع بیست صنادید
عجم را ٭ و این سید شعرا نیز متابعت سنت سابقین نموده میکوید
که ام عمرو را که کنیت حبیبه واقعی یا خیالی اوست در لوی منزل
وماوا نیست بهاری که محو و مندرس شده و تغییر یافته نشانهای
آن و آن مکان از منزل کزینان و اهالی و آب و کیاه و هر چه بان
تمتع توان یافت خالی شده و لوی زمین هواری را میکویند که
در ریکستانها در دنبالهٔ تل ریك واقع شده باشد و مربع منزل
بهاری و قشلاق را کویند و معنی سایر الفاظ از ترجمه واضح است
و معنی بیت را باین اسلوب نیز تقریر میتوان نمود که در مقام خطاب
بخود یا بهر صاحب دلی کوید که ای مفتون هوای ان پرده نشین
نهانخانهٔ دل وای صاحب دل محبت منزل از حال این منزل غافل

مباش و بلوازم مقتضای حال قیام مینموده باش و بزمزمهٔ دلخراش
این ما بولک این ساکنولک زبان میکشوده باش یا انکه اظهار آن
نموده باشد که چون باین مقام رسیدم او را بیتابی و کران رکابی
دست داده در مقام عذرخواهی و التماس مکث و توقف از رفقان
و همراهان این نحو را بر زبان آورده و خطاب بایشان نموده چنانکه
شاعر عجم کفته ٭ از سر کویش بآسانی کذشتن مشکلست ٭ ای رفیق
اهسته تر کامی بنه کاینجا مرا پا در کلست ٭ و این اسلوب در کلام امرئ القیس
که از مشاهیر فصحای عربست در مصرع مطلعی که بفصاحت و
بلاغت معروفست و آن اینست ٭ قفا نبك من ذکری حبیب و
منزل ٭ یعنی بایستید یا البته بایست یا بایست بایست تا بکرییم
از یاد دوست و منزلی که از دوست و شعر سید را باستفهام
نیز حمل میتوان نمود که بسبب بعد عهد از ورود آن مکان در اول
امر از سر نادانی و ناشناسی و شك و اشتباه در امر آن منزل از
حال آن سؤال نموده باشد یا دانسته و نادانی را بر خود بسته
بنا بر نکتهٔ که مذکور میشود حقیقت حال را پرسیده باشد و تقریر
سؤالش باین عبارات میتوان نمود که ایا این منزل که حالش باینجا
کشیده و این ربعی آنرا وصف حال کردیده ٭ در اینمنزل که غم بود

و زیادتی تبدل اوضاع آن بمرور زمان

اماده ۵ کام دل جغد از خرابی داده ۵ کردست دبان سقف کردیده بلند ۵
دیوار و در ستجای فرش افتاده ۵ از ان بزم آرای انجمن محبوب بی
نیت
و شمع حریم حسن و خوبیست که ام عمرو بوده باشد یا جایگاه دیگر
و مناسب این سیاق این شعر فارسیست ۵ پایم بر چیش ازین این کوی نرود ۵
یاران خبر دهید که این جلوه گاه کیست ۵ و نظیر این کلام بعنوان
استفهام صریح در اول قصیده زهیر که او نیز از مشاهیر فصحای
عربست وارد شده و چنین کفته که ایا از ام اوفی است این اثر سرای
تیره رنک شده که سخن کوی نیست یعنی جواب سؤالی نمیتواند کفت و
بسخنی دلخواه غمی از دل نمیتواند برد و خبر از حال صاحب منزل
نمیتواند داد و حسن استفهام درین مواضع هر چند مطلب مفهوم
باشد ظاهرست چه بازار حیرت و دهشت میدهد و دلالت
میکند بر اینکه مقام بسبب کمال غرابت کنجایش ندانستن و سؤال
از حال آن نمودن دارد بلکه در مقامی که محقق باشد که مطلب
معلومست تجاهل نمودن و سؤال کردن لطیف است و این
اسلوب را تجاهل العارف میکویند و از محسنات شمرده اند چنانکه
شاعر عرب کفته ۵ تالله یا ظبیات القاع قلن لنا ۵ لیلای منکن
ام لیلی من البشر ۵ یعنی بخدا قسم ای آهوان دشت بکویید باو مارا

اَم اَوفی کنیت محبوبه شاعرست

جز

خبر دهید که لیلای من از شماست یا لیلی از آدمیزادست و انوری
بنظم آورده ۵ خویشتن را در چنین راحت بر از چندین عذاب ۵
اینکه می بینم به بیدارست یارب یا بخواب ۵ و ملا عرفی شیرازی کفته
که ۵ لیلی از کوشه محمل بنمود ست جمال ۵ یا بود کالمه کرس بر زده از کوشه تل ۵
غرض ازین بیت و دو بیت بعد ازین تتمیم بیت سابقست و بیان اینکه
آثار آبادی ان منزل بالکلیه محو شده و حکم بیابان هولناک بهم رسانیده
بحیثیتی که مرغان از آنجا میرمند و وحشت مینمایند و شیران
حقیقی که بجرات معروفند یا شیر دلان و دلاوران از بیم آنمکان
یا از بیم رفتن مرغان و رمیدن ایشان و مشاهده احوال هولناک
ترسان و هراسان میشوند و لفظ تروح درین بیت بمعنی میروند
ودر شامکاه میروند نیز میتواند بود و چون خوف و ترس در شامکاه
بیشتر میباشد معنی دویم مناسبست اما مبالغه اقتضای آن
میکند که در همه اوقات آن هولناکی بوده باشد و باین اعتبار معنی
اول انسب است و در بعضی نسخها تروع بعین بی نقطه واقع
شده و روع بمعنی ترس و هراس است و بنابرین معنی تروح
عنه الطیر چنین میشود که میترسند و میهراسند از آنجا مرغان
ولیکن بحسب لغت باین معنی متنه بجای عنه مناسبست و نحوی

تروح عنه الطیر وحشة
بر وند از آن مکان مرغان بسبب وحشت زده
والاسد من خیفته تفزع
و شیران از بیم آن هراسان شوند

رواح از زوال آفتاب تا شب اسم کویند و استعمال آن در زاخر رفتن و با مکانی تمامعت شده
چه تروح ماخوذ از ان میتواند بود بمعنی دوم
ه

توجیه میتوان کرد که معنی چنین شود که هراسان میشوند در حالتی
که میکذرند از انجام غان و بنابر نسخه هم ترسیدن مرغان و هم
کذشتن و رفتن آنها از ان مکان مفهوم میشود و در بعضی
نسخها بجای والاسد والوحش است و بنابران معنی چنین است
که وحشیان از بیم آن هراسان میشوند * بِنَسمِ دارٍ بِها سُودُ
الاَصلالِ فِي الثَّرَى وَقَّعٌ * بریم سرایه کرخت درینجا مارهای سیاه
که ماران کزنده که در خاک نمناک افتاده اند مراد بنسم دار باقی مانده اثر سرا و منزل است
که بعد از خرابی چندی بر جا میماند مانند تنور و اوجاق و مانند
آنها و صل بکسر صاد ماری را میکویند که بافسون چاره آن نتوان
کرد و جمع آن اصلال می اید چنانکه از صحاح ظاهر میشود و صلّه
باران متفرقی را میکویند که قطره قطره و بتدریج بزمین آید
و جمع ان صلال می آید و اکرچه صحت این لفظ بمعنی دویم محقق است
و بمعنی اول ثابت نیست اما بنای معنی شعر بر معنی اول است مستقیم
چه در بیت بعد ازین تصریح بصفت ماران نموده و بیاران ربطی
ندارد و محتملست که صِل را بر صلال و اصلال هر دو جمع
نموده باشند مانند کِم بمعنی غلاف شکوفه که بر کمام و اکمام جمع
نموده اند و اینکه صاحب صحاح تصریح بیک جمع نموده باشد
ازوم

نفی جمع دیکر لازم نمی آید خصوصا که شاعر از فصحاست و قول او
مستند میتواند بود و ثری خاک نمناک و زمین را نیز میکویند
و وقّع جمع واقعه یعنی افتاده و ملخص معنی انست که در ان رسم
دار و بقیه اثار مونسی نیست بغیر از ماران یعنی انقدر جانوران
موحش هست که ماران نسبت بانها مونس میتوان کفت یا آنکه
هیچ صاحب حیاتی بهم نمیرسد که آدمی را از وحشت بر آرد
مکر ماران یعنی اکر ماران را مونس توان قرار داد در انجا
مونسی هست و این خود ظاهرست که ماران مونس و از جمله
یاران نمیتوانند بود بعد ازان وصف نموده آن ماران را بانکه در
زمین یا در خاک نمناک که جای حشرات است افتاده اند و در توجیه
این وصف اکر خاک نمناک تر زمین مراد باشد میتوان کفت که
غرض آنست که آن ماران نیز بر تقدیری که مونس باشند دست
رسی بانها نیست و اکر خاک نمناک مطلق باشد معنی واضحست
و درین بیت اشکالی هست که باء بنسم دار بچه معنی و این عبارت
بکجا متعلق و مربوط است ظاهر تر انست که باء بمعنی ملابست و مصاحبت
باشد یعنی آن منزل ام عمرو ملابست و مصاحبت دارد با آثار دار و حاصل
معنی ملابست و مصاحبت زیادتی تعلق و ارتباط است و ملخص معنی این

این وصف میتواند بود که اشاره باشد بانکه
آن ماران از فقدان مونس افتاده اند و از افسردکی
حرکت نمیکنند یا انکه چون بیمی از کسی ندارند معارضی و
افسونکری ندارند بخاطر جمع افتاده و خوابیده اند
ک

مراد زمین باشد

کلام بنا بر ان چنین میشود که این آثار دارد در ان منزل واقع

واحتمال دارد که با بمعنی سببیت و متعلق باشد بتفرغ یا بتروح

وتفرغ هر دو یعنی مرعان از انجا میروند ومیدند وشیر از میترسند

بسبب رسم داری که نیست در آنجا مونسی ومسکنت که بدل باشد

از لفظ باللّوی که در مصرع اول مطلع واقعست ومعنی چنین

شود که ام عمرو را در موضع لوی که عبارتست از محل آثار دار

چنین وچنین منزلیست بهاری که الحال مندرس شده علامتها

ونشانهای او ومیتواند بود که متعلق باشد بتفرغ که در آخر مصرع

سابق واقع است وباء بمعنی الی باشد وتفرغ ماخوذ باشد از فزع

بمعنی پناه بردن یعنی شیران پناه میبرند از ان موضع بسوی رسم دار

چنینی که در انموضع یا در الخوالی واقع است یا رسم دار چنینی

بحسب فرض وتقدیر یعنی انموضع آنقدر موحش است که شیران

از وحشت وحیرت بچنین جایی پناه میبرند و نسبت بانموضع

آنجا امان قرار میدهند خواه انموضع موجود باشد یا بنا بر ان

باشد که اگر چنین موضعی بدست افتد پناه بانجا میبرند وبعید

نیست که متعلق باشد بلفظی که بقرینهٔ مقام تقدیر شود مانند

حسرت میخورم یا وارد شده ام یا آه وفغان یا چون کنم وچه سازم

بمعنی فی باشد یعنی منزل بهاری که واقع در رسم داری که وصف آن نموده محتملست

برسم داری که بانجا افتاده وحمل لفظ با بر هر تقدیر بمعنی مناسب

آن ظاهر است وشاید که این احتمال با احتمال استفهامی که در

مطلع قصیده مذکور شد ملایمتی تواند داشت گویا در اول

امر که مقام خفای حقیقت حالست استفهام نموده وپرسیده

که آیا این منزل ماوای آن محبوبست وبعد از ظهور علامات

ومشاهدهٔ آثار شروع در بیطاقتی وبیتابی کرده میگوید که ای

برسم داری که دانستم که دار کیست وهمچنین هر یک از تقدیرها

که مذکور شد باین اسلوب مناسبست ومیتوان گفت که چون

مقام مقام حیرت ودهشتست اگر فی الجمله تشویشی در کلام

باشد که مصدق انحالت بوده اشاره باشد باینکه گویا فراموش

شده که سابق کلام چه بود خالی از لطفی نیست ∴ رُقْشٌ يَخَافُ

الْمَوْتَ مِنْ نَفْثِهَا ∴ وَالسُّمُّ فِي أَنْيَابِهَا مُنْقَعٌ ∴

مارهای ابلق که میترسد ... مرگ از نفس وبیدن آنها وزهر در نیشهای آنها خیسانیده شده

رقشا مار سیاه

سفید را میگویند ورقش بضم را جمع آنست ونفث بمعنی دمیدن

وافشاندن آب دهانست وهر دو معنی درینمقام مناسبست

یعنی ان مارها که مذکور شد که انیسی بغیر از آنها نیست ماران

ابلق سیاه سفیدند که از بخار نفس آنها یا از قطره افشانی لعاب

دهن آنها مرك میترسد واین کمال مبالغه است در مهابت چیزی که
کویند مرك از آن میترسد وبنای اینمعنی بر آنست که یخاف بفتح یاء
خوانده شود وممکنست که بضم یاء خوانده شود وبنابرین دو معنی میتواند
داشت یکی انکه ترسانیده میشود مرك از نفس دمیدن آنها یعنی
مرك را بآن میترسانند وکنجایش ان دارد که بترسد ومآل این با
معنی اول یکیست ویکی دیکر انکه ترسیده میشود مرك از نفس دمیدن
انها یعنی بیم آنست که باعث مرك وهلاکت شود ومبالغه ان دو معنی
زیاده بر اینست ودر بعضی نسخها رَقْتًا واقع شده وحاصل معنی
هر دو نسخه یکیست اختلافی در اعراب بحسب قواعد نحوی واقعست
که بآن اندك تفاوتی در ظاهر معنی حاصل میشود وبآن غرضی
متعلق نیست ومعنی مصرع ثانی از ترجمه ظاهرست

لَمَّا وَقَفْنَ العِيسُ في رَسْمِها ٭ وَالعَيْنُ مِنْ عِرْفانِهِ تَدْمَعُ ٭
چو کرد ایستاده شتران در اثر منزل آن آرا ٭ وحال آنکه چشم بسبب شناخت آنجا اشک میریخت
ذَكَّرْتُ مَنْ قَدْ كُنْتُ أَهْوَى بِهِ ٭ فَبِتُّ وَالقَلْبُ شَجٍ مُوجَعُ ٭
بیاد آوردم آن کسی را که محبوب بودم که عشق میباختم با او ٭ پس شب روز آوردم وحال آنکه دل اندوهگین ودردناك بود
كَأَنَّ بِالنّارِ لِما شَفَّني ٭ مِنْ حُبِّ أَرْوى كَبِدي تُلْذَعُ ٭
کویا در آتش بسبب آنچه لاغر کرد مرا ٭ از دوستی اروی جکرم سوخته شد

وقف بمعنی ایستادن ونکاه داشتن هر دو آمده بنابر اول العیسُ باید
بضم سین خوانده شود ومعنی نحویست که ترجمه شده یعنی چون
ایستادند شتران ولیکن شایع ومتعارف آنست که اینمعنی باین
عبارت کفته شود که وَقَفَ العیسُ یا وَقَفَتِ العیسُ وباین نحو که
واقع شده نیز توجیهات دارد ونسبت ایستادن بشتران اشاره
بآن میتواند بود که ایستادن آنها در ینمقام معهود بوده وبرحسب
عادت باینجا که رسیدند ایستادند واینمعنی یکی از دلایل وعلامات
باشد که بآنها معرفت آنمکان حاصل شده ومیتواند بود که مبتنی باشد
بر ادعاء تاثیر محبت در شتران بحیثیتی که آنهارا طاقت کذشتن
ازان مکان نبوده وممکنست که مراد ایستادنی باشد که برحسب اراده
کاروانیان ونکهداشتن ایشان بعمل آمده باشد وباعث ایشان
بر نکهداشتن عادت مستمره وشناختن آنجا وجواذب محبت وفی
الجمله انتفاعی ببقیه آثار منازل بوده باشد یا چنین اتفاق افتاده
باشد ومصرع ثانی مؤید آنست که باعث بر نکهداشتن شناختن
مکان بوده باشد ومنافی سایر احتمالات نیز نیست وبنابر ثانی وقفن
بمعنی نکاهداشتند خواهد بود والعیسَ باید بفتح سین خوانده
شود یعنی چون نکاهداشتند شترانرا یعنی جماعت ساربانان

یعنی شتران خود را با شتران همگی قافله را هم

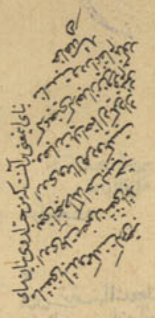
وکاروانیان و در بعضی نسخها وقفت نوشته شده یعنی چون
نگاه داشتم شتران را بالتماس یا باعتبار آنکه همه شتربانان در تحت
فرمان او بوده اند بسبب مالکیت یا بجهت سرکردگی و کاروان
سالاری و عیس شتران سفید موی را گویند که موی آنها بزردی
آمیخته باشد و در مقام مطلق شتر مرادست و حاصل معنی این
بیت آنست که چون توقف شتران در مواضع اثار آن دیار متحقق
شد و حال آنکه چشم یعنی چشم شاعر یا هم چشمهای کاروانیان یا چشم
شتران یا چشمهای همگی بسبب شناختن آن مکان که جای
دوستان بوده و بعد از ارتحال ایشان بآن حال افتاده اشک میبارید
و نسبت گریستن و همچنین شناختن نیز بنابر بعضی احتمالات
بشتران از باب مبالغه است و معنی بیت بعد ازین بملاحظه
حاصل این بیت آنست که چون توقف با چنین حالتی بود یاد
یاد کردم معشوقه خود را که در آن مکان میبود و هر گاه گریه را
بر گریه کاروانیان و شتران حمل نماییم نظم کلام بر سیاق ظاهر است
و اگر مراد بگریه گریه ناظم بوده باشد عبارت بحسب ظاهر خالی از
تشویشی نیست چه بنابرین حق مقام این بود که چنین بگوید که
چون این توقف و شناختن آن موضع متحقق شد و یاد معشوقه

خود

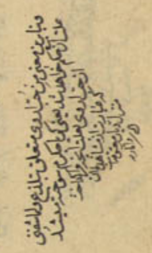
خود نمودم دیده ام اشکبار شد لیکن چنین توجیه میتوان نمود که
گریه را از باب اغراق و مبالغه پیش انداخته باد عاء آنکه بمجرد نگاه
کردن و شناختن آن مکان بی تامل اشک از دیده روان شده
بعد از شناختن دیار و گریه بی اختیار بیاد یار افتاده و میتواند
بود که بیت ثانی بیان این باشد که چرا آن توقف و شناختن سبب
سبب گریستن شده بعد از آن میگوید که پس شب بروز آوردم
با دل محزون بدرد آورده شده و میتواند بود که خبر لفظ بت
مضمون بیت بعد بوده باشد و نظم کلام چنین شود که پس شب
بروز آوردم بنحوی که در آن بیت مذکور میشود یعنی بآن حالت
و آن عبارت که حال آنکه دل اندوهناک و بدرد آورده شده
بوده میان در آمده باشد و حاصل بیت سیم آنست که گویا
بسبب آنچه که اخترم اگر آن عبارت از محبت اروی یعنی بسبب
حرارت عشق اروی که نام معشوقه اوست جگر من در آتش سوخته
میشد یا آنکه الحال سوخته میشود و ظاهر آنست که اروی همان ام عمرو
بوده باشد که اول بعنوان کنیت مذکور شده و آخر بعنوان اسم و احتمال
دارد که غیر او باشد و هر دو در آن منزل میبوده باشند و میتواند بود
که ام عمرو اصلا معشوقه نبوده باشد بلکه صاحب منزل و اروی تا او

ازمانیز محبت م

۴
مابیان سبب توقف تنها باشد و جمله والعین
من عرفانه تدمع در میان در آمده باشد
هر چند عرفانه معنی موخر باشد
و احتمال دارد که گریه از برای مجرد
شناختن آن منزل بوده باشد و
تغیر حال آن قطع نظر از صاحب منزل
و بعد از آن حال یاد معشوقه نموده باشد
یا آنکه معشوقه که یاد او نموده غیر
ام عمرو صاحب منزل بوده باشد



میبوده باشد و میتوان گفت که ناظم درین دو بیت لطیفه رعایت کرده
که در اول امر تا هوشی در سر داشته معشوقه را بنام یاد نکرده و در
آخر کار که سوز محبت طغیان نموده بجهت اظهار کمال بیخودی بنام
اروی تلفظ نموده و این نکته بنابر احتمالی که ام عمرو معشوقه نباشد
تمامترست و ممکنست که ناظم را اسم معشوقه بوده باشد ام عمرو و آن
شخصی که او را نام نبرده و اروی و انها هم از اهل آن منزل بوده باشند
یا آنکه ام عمرو معشوقه نباشد و آن دو دیگر محبوبه او باشند و معنی
بیت را چنین نیز میتوان گفت که بعد از بیان تغیر و تبدل منزل
ام عمرو و رقت قلب و اشک ریزی بسبب شناختن آن منزل و یاد
آوری کسی که با او عشق میباخته که ام عمرو بوده باشد یا دیگری و
تصریح باو نموده باشد بجهت پرده پوشی و غیرت عشق و محبت گفته
باشد که مرا چنان حالتی در آن مقام دست داد که گداخت جسم مرا
و گویا بسبب آن حالت جگر من در آتش از عشق اروی سوخته میشد
و مفروض این باشد که ناظم محبت اروی را زیاده بر همه داشته
و لهذا در بیت پیش کنت الهوا به گفته یعنی بلهو مشغول بودم با او
و حقیقت معنی لهو غفلت و بیخبری است که ترجمه حاصل معنی آن
بعشقبازی شد یعنی کسی که عشقبازی با او مینمودم یعنی الفتی هوس



آلوده

آلوده که ناشی از غفلت و بیخبری بوده با او داشتم و در مقام حب اروی
گفته یعنی دوستی اروی و ظاهرست که مرتبه حب زیاده بر آنست یا
آنکه حب اروی مثل باشد در کمال تاثیر چون عشق لیلی نسبت بمجنون

عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ أَتَوا أَحْمَدًا ٭ بِخُطْبَةٍ لَيْسَ لَهَا مَوْضِعٌ

عجب دارم از قومی که آورده‌اند و عرض نمودند بحضرت احمد مختار ٭ کاری را که نبود جای آن

قبل ازین مذکور شد که سنت شعرا چنین جاری شده که در اول قصاید
غزل سرایی نموده بعد از آن بتقریبی مناسب انتقال نمایند بوصف
ممدوح و این انتقال را در اصطلاح اهل عربیت تخلص و در فارسی
گریز میگویند و رعایت اینمعنی در میان متاخرین شعرای عرب
بیشتر شایعست اما قدما این مضایقه نداشته اند که بدون تقریبی
نقل کلام نمایند و ظاهرست که حسن سخن در مراعات مناسبات و
لطائفست و اقتدار صاحب سخن در انتقال از کلامی بکلامی با رعایت
مناسبت بیشتر ظاهر میشود و هر چند تناسب بیشتر باشد کلام
لطیفتر خواهد بود چنانکه مثلا بعد از تعریف بهار گفته شود
که لطف و ملایمت این هوای دلخواه شبیه است بخلق شاهنشاه
یا بعد از وصف ایام جوانی بتقریب تشبیه نقل نمایند بخجستگی عهد
دلپذیر اعلیحضرت سلطانی و چنانکه بعضی از شعرای عرب بعد

در دلهای مفتون شعله افروزی آتش درونه

تصحیح بخطه

از تمهید سخن سیر و حرکت بسیار و کشیدن زحمت و تعب اسفار گفته
که قوم بمن گفتند که آیا قصد مطلع خورشید عالم آرا داری گفتم نه
ولیکن مقصود من مطلع آفتاب جود و سخاست و آن فلانیست و
دیگری گفته که وداع کردیم دوستان او و جدائی در میان ما تاثیری
داشت که می‌بید اشتی نیز کارزار فلان شخص جنگ آورست در
قلب لشکر و در اشعار فارسی نیز گریزهای لطیف بسیارست و بعضی
از شعرا اول قصیده آغاز مداحی نموده اند چنانکه انوری گفته
نصر فراینده باد ناصر دین را و این اسلوب بهتر از آنست که بعد از
غزل بی تقریب شروع در مدح نمایند و بعضی بدون تغزل در
اول امر تقریبات مناسب بجهت مداحی نموده‌اند چنانکه شیخ نظامی
در اسکندرنامه گفته که علم برکش ای آفتاب بلند خرامان شو ای
ابر مشکین پرند بخند ای لب برق چون صبحگاه بنال ای دل رعد چون
کوس شاه بیار ای هوا قطرهٔ ناب را بگیر ای صدف در مکن آب را
برآی ای دُر از قعر دریای خویش نه تاج سر شاه کن جای خویش
و تقریب مداحی ملا عرفی شیرازی در قصیدهٔ معروفه این بارگاه
کیست که گویند بی هراس ای اوج عرش سطح حضیض تر التماس
تا آنجا که میگوید این بارگاه واسطهٔ آفرینش است یعنی علی جهان

فی التخلص

شروع در دعا کرده

معالی امام ناس نبی بلیغ و با متانت است و بالجمله رعایت مناسبت
بهتر اسلوبی که تا از کی داشته باشد خوشنماست و این سید شعرا که
لب تشنهٔ مداحی اهل بیت سید انبیاست از کمال لب تشنگی
بر حیق تحقیق ثمر از حکایت ضدیر ختم سخن را چنانکه باید تشنه
مقام مدح نموده بلکه باندک تقریبی چنانکه انشاء الله بیان
میشود قناعت کرده شروع در نقل برخی از آن روایت محققه
متواتره و مقدمات آن نموده بیت مذکور را اولین پایهٔ منبر ترقی
بمقام خطبه خوانی مناقب باهره خطیب منبر سلونی و وارث مرتبه
هرونی قرار داده و وجه مناسبت تقریب را اولا چنین میتوان
گفت که چون حکایت حال ناظم در آنچه مذکور شد از دلسوختگی
و اشک ریزی بیاد یار و مشاهدهٔ آثار دیار خالی از تعجب و غرابت
نبوده باین مناسبت یاد آوری اعجب عجایب نموده بذکر حال جمعی که وصف
ایشان مینماید زبان صدق ترجمان گشوده و الحق آنجا که شوق بیان
مطالب علیه است خصوصا در مقام انتقال از کلمات هزل آمیز که
بیشتر آنست که محض تخلیت شادی افزا یا کدورت انگیز و بیباکی
نراز ام عمرو چون آثار دیار موهومهٔ او نشانی و وجودی و نه از آتش
حبّ اروی در خارج ذهن شعله و دودی بوده باشد همین قدر

با وصف ابحاله

فرصت بجهت تخلص شاعر کافیست و هرکاه بحکم خلوص نیت در فکر
درد دل پردازی از غم نفاق است و عصب خلافت بوده باشد آشفته
و سراسیمه سر رشته کلام را کسستن و شروع در مطلب نمودن خالی
از لطافتی نیست بلکه اشاره باین نکته را بر بسیاری از کریزها ترجیح
میتوان داد و قطع نظر از تتمیم نکته تعجب و غرابتی که اولا مذکور شد
باین نحو میتوان نمود که چون ناظم از ملاحظه آثار دیار و خرابی
منازل یار خرابحالی و آشفتکی خود را دیده و از تاثیر دوستی
محبوب مجازی و اشتعال آتش عشقبازی کارش بجکر سوختکی
رسیده باین تقریب تعجب نموده از حال جمعی که از محبت رسول
مصطفی که منوط است بمحبت حق جل و علا از متابعت آنحضرت
امتناع نموده و اندیشه از خرابی بنیان دین ناکرده غصب حقوق
اهل بیت رسالت نمودند پس کویا کفته که عجبست که بر عشق مجازی
ان آثار مترتب و بر محبت این قوم که می بایست کاملترین انواع دوستی
باشد این افعال متفرع است اینست حاصل کلام و در الفاظ
بیت در دو موضع اشتباهی هست یکی لفظ خطبه که از صحاح
ظاهر میشود که خطبه بمعنی کار و قضاست و عامه خطبه باینمعنی
میکویند و ظاهر ست که درینمقام اینمعنی مراد ست پس شاید که چون

این لفظ

این لفظ شیوعی و تعارفی درمیان عامه ناس داشته ناظم بنابر آن
کذاشته باشد و احتمال تصحیف و غلط کاتب نیز بعید نیست و در بعضی
نسخ صحیحه رجال کشی بخط آن نوشته شده چنانکه فصیح و موافق تصحیح صاحب
صحاحست اما در آن نسخه لیس لها مدفع است یعنی کاری که از جای
دفع یا وقت دفع یا دفع کردنی نبود یعنی بایست که آنحضرت در آخر ام
مطلب ایشانرا بیان نماید یعنی جواب ایشانرا بکوید یا آنکه آخر این مطلب
بیان میشد و ترک چنین امری جایز نبود و ایشان بجا شتاب نمودند و دور
نیست که در آن نسخه بجای مدفع موقع بوده و کاتب تصحیف نموده مدفع
نوشته باشد و معنی موقع و موضع یکیست و یکی دیکر از آن دو موضع لفظ موضع
در عبارت لیس لها موضع است یعنی نبود از برای آن جایی یعنی جای آن
نبود و کار بجایی بود زیرا که وقت و مکان اقتضای آن نمینمود یا
باعتبار ترک ادب در مبادرت بسؤال تعیین خلیفه و تفویض نمودن
کار بخدا و رسول و مواجهه آنحضرت بامر وفات و رحلت یا باعتبار
آنکه این تعیین بطریقی که حق طلبانرا کافی باشد مکرر وقوع یافته بود و مجال
شک و شبهه و جای استفهام و استعلام نبود و منافی این نیست انچه
در بیت بعد از این کفته که آنحضرت فرمود که اکر اعلام نمایم بشما چه ظاهر
آنست که مراد باین اعلام اعلامیست که در مجمع عام و اتمام حجت بر جمله انام

[illegible]

که چنانکه مذکور شد در کتاب رجال
کشی بجای آن مدفع واقع شده
و بیان معنی مدفع کذشت اینها
خالی از تکلف نیست و ظاهر آنست
که موضع یا موقع بوده باشد
و بنابر آنه

و غمخواری عامه ناس و بیان
لزوم نداشته

مقام

واقع شود یا باعتبار انکه آن قوم از جملهٔ منافقین بوده اند و این سؤال
باغرض ایشان منافات داشته ٭ قالوا لو شئت اعلمتنا ٭ الی من الخلیفة والمفزع

گفتند با آنحضرت که اگر خواهی بنما بما که کیست که خواهد بود

اذا توفیت وفارقتنا ٭ وفیهم فی الملک من یطمع ٭

هرگاه فوت نمائی تو و جدائی کنی از ما و در میان ایشان بود کسی که در پادشاهی طمع مینمود

یعنی آن کاری که بجا با آنحضرت عرض کردند این بود که چنین کسان
طلب تعیین خلیفه نمودند و این سؤال از ایشان از راه دیانت و حقانیت
نبود بلکه در میان ایشان جمعی بودند که طمع در پادشاهی داشتند
ومیخواستند که شاید بجهت ایشان تقریب سلطنتی بدست آید و میتواند
بود که مصرع اخیر تتمهٔ کلام قایلین باشد یعنی بعرض رسانیدند که در
میان مردم جمعی هستند که طمع در پادشاهی دارند بدین جهت قطع
مادهٔ طمع ایشان تعیین خلیفه و کسی که غایت یعنی منتهای مرجع کارها
وپناه خلایق بوده باشد ضرورست ٭ فقال لو اعلمتکم مفزعا ٭
کنتم عسیتم فیه ان تصنعوا

پس گفت آنحضرت که اگر اعلام نمایم شما را پناهی را

نزدیک خواهید بود در بارهٔ او که بکنید

صنیع اهل العجل اذ فارقوا ٭ هرون فالترک له اودع ٭

کردار گوساله پرستان از قوم موسی که جدا شدند از حضرت هرون پس ترک کردن آن بهترست

غرض ازین دو بیت بیان آنست که آنحضرت در اول امر بنابر حکمتها
و مصلحتها در جواب آنقوم چنین فرمودند که ترک بیان این امر
انسب و امانت داری در ضمن آن بیشتر باید فاحوال شما در آن بیشتر زیرا
که احوال شما از نفاق و کم خردی بمرتبه ایست که از شما عجب نیست بلکه نزدیک
بوقوع است که بعد از نص صریح مجرد اینکه امری رو دهد که فریبنده
سفیهان و ناقص عقلان باشد دست از دامن متابعت خلیفه بحق
برداشته کسی را پیروی نمایید که متابعت او در حکم گوساله پرستیدن
باشد چنانکه کردند و با وجود امیر المؤمنین که بحکم حدیث شریف
نبوی نسبت بآنحضرت بمنزلهٔ حضرت هرون نسبت بحضرت موسی بوده
فتنه انگیزی عمر خطاب علیه اللعن والعذاب که در تمهید اسباب فتنه
شبیه سامری است گوساله مثل ابی بکر لعین را از پیش خود بخلافت
تعیین و پیروی نمودند و الحق عجب شباهتی دارد این کار بکار گوساله
پرستان و ازینجا هم ترحدیث نبوی در بیان منزلت جناب و تصوری
وهم اعجاز آنحضرت در اخبار بغیب در حدیثی که فرموده اند که
خواهد بود درین امت مثل آنچه در امم سابقه بوده و در تصریح
بوقوع این امر چنانکه ناظم نقل نموده ظاهر میشود و حکایت گوساله
پرستی قوم موسی مشهور و در قرآن مجید مذکورست و مجملی از آن

که از آیات و اخبار استنباط شده اینست که بعد از آنکه آنحضرت
علی نبینا و آله علیه السلم از میان قوم با هفتاد نفر از برگزیدگان عزیمت
نموده بجهت مناجات پروردگار و فایز شدن بشرف نزول توریة
که با آنحضرت وعدهٔ نزول آن شده بود بوعدهٔ سی شب بجانب طور
رفت و بحضرت هرون فرمود که خلیفه و جانشین من باش در میان
قوم من و اصلاح نمای یعنی از امور ایشان آنچه را باید اصلاح
نمود اصلاح نمای یا آنکه مصلح باش در میان ایشان و پیروی
مکن طریقهٔ افساد کنندگان را و بنابر حکمتها و مصلحتها بعد از آن
تاخیر در آن میعاد شده بچهل روز کشید و بعد از انقضای
سی روز شیطان در میان قوم وسوسه نمود که موسی که بجهت وعده
هرگز نخواهد آمد و بنابر بعضی اقوال در اول امر چهل شبانه روز
مقرر شد و قوم شب و روز را جدا حساب نموده چون بیست روز
گذشت شروع در بیتابی نمودند و در خصوصیات امر وعده
سی روز و چهل روز اختلافات واقع شده بالجمله پیش از ورود
حضرت موسی سامری که مردی بود از بعضی قبایل بنی اسرائیل
یا کبری بود از ولایت کرمان فتنه برانگیخته زر زینت و زیور
چند را که آن قوم در وقت خروج از مصر با اسم عروسی یا پیش از آن

بجهت

بجهت روز عیدی که داشتند از قبطیان گرفته و در وقت بیرون
آمدن از خوف اطلاع ایشان باز پس نداده بودند جمع نموده شکل
گوساله ساخته و چون قبل از آن باثر قدم مرکب جبرئیل علیه السلم
پی برده و یافته بود که منشا حیات میشود و کف خاکی از آن برگرفته
بود همان خاک را در میان زیور گداخته یا در جوف آن گوساله
ساخته ریخته حرکتی از آن پدید آمده و بمقتضای بعضی روایات
پشم و موی بر آن رست و مانند گاو فریاد میکرد و بفریاد آن
گوساله زرین آن قوم که ششصد هزار نفر بودند سوای دوازده
هزار نفر که از آن فتنه نجات یافتند باقی همگی از غایت حماقت
و خریت گوساله پرست شدند و بمقتضای بعضی روایات
هفتاد هزار کس آن گوساله را سجده نمودند و چندانکه حضرت
هرون آنقوم را زجر و منع فرمود مفید نیفتاد تا آنکه حضرت
موسی مراجعت فرموده با حضرت هرون شروع در عتاب نمود
و حضرت هرون عذر خود را بیان فرمود چنانکه قرآن مجید
با آن ناطق است گفت که إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي یعنی بدرستی که من ترسیدم که تو بگویی که جدایی
انداختی در میان بنی اسرائیل و محافظت سخن من نکردی یعنی



اگر با ایشان مقاتله میکردم بیم آن بود که مرا باین خطاب مخاطب داری
و باین عتاب معاتب نمایی که چرا اگر گفتم مصلحت باش محافظت و
رعایت نمودی و سلوک طریقه اصلاح مقتضی آن بود که صبر نمایم
تا خود بیایی و آنچه را آن مامور باشی بجا آوری و نیز گفت که ان القوم
استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی بدرستی که قوم ضعیف شمردند
مرا و نزدیک بان شدند که بکشند مرا و چه شبیه هست حال حضرت
صاحب منزلة هرون نبی بحال حضرت والا منزلت هرون علی نبینا
و آله و علیه السلام که در هنگام فتنه گوساله پرستی خلافت ابی بکر
روی مبارک بجانب روضه مقدسه منوره علی مشرفها الصلوة
والتحیة نموده این آیه شریفه را برخوانده اند بالجمله بعد از خاموش
شدن شعله غضب حضرت موسی و قبول عذر حضرت هرون
حضرت کلیم از جناب اقدس خداوند کریم طلب مغفرت برای خود
و برادر والا گهر خود نموده و بعد از آن امر توبه ایشان نازل شد و آن
باین نحو بوده که یکدیگر را بکشند بنابر تفسیری که مشهور است و کیفیت
قتل بنابر بعضی اقوال چنین بوده که شمشیر در یکدیگر گذاشته بعضی
از ایشان مرتکب قتل بعضی دیگر شوند و بنابر قول دیگر چنین بوده
که جماعتی که عبادت گوساله نموده بودند بکشند گوساله پرستان او

بهر تقدیر

بهر تقدیر چنانکه نقل نموده اند از بامداد روز تا آخر روز قتل
نمودند تا آنکه حضرت موسی و هرون دعا نموده توبه ایشان قبول
شد و از قتل باز ایستادند و چنانکه در تفاسیر مذکور است هفتاد
هزار کس کشته شده بود و بنابر بعضی روایات گوساله پرستان
هفتاد هزار و جمعی که کشته شدند از ایشان ده هزار بودند و توبت
شدن که قوم موسی که از علو مرتبه حضرت سید المرسلین و آل
طاهرین او آگاه شده بودند دعا نمودند که بجاه محمد الاکرم و بجاه
علی الافضل الاعظم و بجاه فاطمة ذی الفضل والعصمة و بجاه
الحسن والحسین سبطی سید المرسلین و سیدی شباب اهل الجنان
اجمعین و بجاه الذریة الطیبة الطاهرة من آل طه و یس لما غفرت
لنا هفوتنا و ازلت هذا القتل عنا یعنی بحق بزرگواری این
بزرگواران که بیامرزی از برای ما لغزش ما را و برطرف کنی این حکم
قتل را از ما مقارن آن وحی شد که بعضی از من سؤال نمودند
و سوگند دادند بسوگندی که اگر این گوساله پرستان سوگند
میدادند و سؤال مینمودند بعضی از ایشان که من ایشان را نگاه دارم
از این گوساله پرستی هر آینه توفیق میدادم و نگاه میداشتم و اگر
شیطان مرا سوگند میداد هر آینه هدایت مینمودم او را و اگر نمرود

الفاطمة ذات الفضل

وفرعون این سوکند میدادند نجات میدادم ایشان را پیش از قتل از
میان ایشان برطرف شد ٭ وَفِي الَّذِي قَالَ بَانَ الَّذِينَ ٭ كَانَ إِذَا يَعْقِلُ أَوْ يَسْمَعُ ٭
و در اینجا گفت که حضرت بیان نموده از برای کسی که او چیزی در آن کلام بوده باشد
غرض ناظم در این بیت آنست که در ضمن بحثی که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در جواب آن جماعت فرموده بودند که هرگاه اعلام
نمایم شما مرجع و پناه را یعنی خلیفه و جانشین خود را از شما دور
نیست که مخالفت من نمایید و بکنید آنچه گوساله پرستان کردند
پس اعلام نکردن جهت مصلحتی در ظاهر دارد تا حکمت الهی چه اقتضا
نماید در ضمن آن کلام شریف از برای صاحبان گوش و هوش بیانی
بود که مراد آنحضرت چیست و کسی که خاطرخواه منافقان نیست کیست
چنانکه عاقبت الامر به زبان الهی بتصریح بآن فرموده اند و تحقیق
بیان بودن این کلام شریف آنست که جمعی که این سؤال نمودند
یا از منافقین بوده اند یا از مؤمنین و بر هر تقدیر یا سابق بر این
سؤال از نصوص خلافت حضرت امیر المؤمنین چیزی شنیده بوده اند
یا نه بنا بر اول بهر دو شق بیان بعمل میتواند آمد چه ایشان بر فرضی که
از این مطلب خبری نداشتند از احوال خود میتوانستند فهمید که کسی
که با او در مقام مخالفت نفاق کیست و از علامات و امارات استنباط
میتوانستند نمود که در عرصه این امر کسی بغیر از آنحضرت نیست و اگر
خبری بایشان رسیده بود بتخصیص خبر نزلت بیان در کمال وضوح
خواهد بود و بیان این بنا بر بیان واضح یا تاکید بیان یا بیان
جدید و آنچه افاده این معنی کند حمل باید نمود لیکن از برای سؤال کردن
با وجود دانستن فایده باید گفت و ممکنست که این سؤال هم از راه نفاق
باشد و در باطن منظور ایشان فتنه انگیزی بوده باشد و در ظاهر اظهار
دینداری و غمخواری مسلمانان یا طمع خامی و خیال باطلی که شاید
خلافت بیکی از ایشان یا کسی که خاطرخواه ایشان بوده باشد تفویض
شود و بنا بر ثانی نیز بیان بهر تقدیر حاصل است چه بر تقدیر اطلاع
و آگاهی از امر خلافت ظاهرست که تاکید بیان بعمل می آید و بر فرض
عدم اطلاع نیز آنکه گوش و هوشی بوده لا اقل از فضایل مرتضی علی
علیه السلم و از احوال منافقان و دواعی ایشان خبر داشته بلکه فرض
عدم اطلاع درباره صاحبان گوش و هوش که ناظم بیان را از برای
ایشان قرار داده فرضیست غیر واقع و همانا غرض از سؤال بنا بر
احتمال اعلامی بوده که علی رؤس الاشهاد واقع شود که قطع عذر
منافقین نموده کسی را مجال شبهه باقی نماند چنانکه در روز غدیر
وقوع یافت و مع ذلك بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و


الا که بمنزله غیبت حضرت موسی بود که سالها پرستی بیعت ابی بکر
ملعون و مخالفت صاحب منزلت هرون چنانکه زبان وحی ترجمان
سید انس و جان از آن خبر داد بتحقق پذیرفت و عبارت یعقل او
یسمع یعنی بفهمید یا می شنید چند احتمال میتواند داشت یکی
آنکه بفهم خود معنی این کلام را میفهمید یا از مردم فهمید میشنید
دیگر آنکه مطلق چیزها را بفکر خود میفهمید یا میشنید دیگر آنکه
مطلب را فورا میفهمید یا گوش می انداخت و متوجه میشد یا آنکه
میشنید و حفظ میکرد که بعد از آن تامل نماید یا از کسی بپرسد و
بفهمد دیگر آنکه میفهمید حقیقت امور را بفکر و تامل یا آنکه آنچه
اهل حق باو میگفتند میشنید و تصدیق میکرد دیگر آنکه او
بمعنی واو باشد یعنی میفهمید و میشنید یعنی سخن را میشنید
و معنی را میفهمید یا بعضی امور را بفکر خود میفهمید و بعضی را
میشنید یا میفهمید و بفهمیده خود عمل میکرد که تعبیر از عمل کردن
بشنیدن شده باشد اشاره بآنکه کسی که حقی را شنید و فهمید
هرگاه بفهمیده خود عمل نکند گویا نشنیده و بر جمیع این احتمالات
شق اول اکمل است دیگر آنکه میفهمید بفکر یا میشنید معنی را یعنی
چنان میفهمید معنی را که گویا از آن شنیده یا از ملهم غیبی میشنید

یعنی معنی بعنوان الهام بخاطر او میرسید نه بطریق فکر و نظر دیگر
آنکه بتامل و فکر میفهمید یا بمجرد شنیدن بالبدیهه ادراک مطلب
مینمود و شنیدن او را کافی بود در فهمیدن و بنابرین دو معنی
شق ثانی اکملست و این کلام جامع ماخوذ است از آیه کریمه
اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْرٰی لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهِیْدٌ
که ترجمه ظاهر لفظ آن اینست که بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره
یعنی سوره که این آیه کریمه از جمله آنست و آن سوره ق است هر آینه
یادآوری هست از برای کسی که بوده باشد مر او را دلی یا گوش بنهد از روی
و حال آنکه حاضر باشد یعنی ذهنش پیش او حاضر باشد و فکرش پریشان
کرده نباشد یا آنکه گواهی دهد بصدق آن و یقین داند که کلام الهیست
ثُمَّ اَتٰی مِنْ بَعْدِ ذَا عَزْمَةٌ ❁ مِنْ رَبِّهِ لَیْسَ لَهَا مَدْفَعُ ❁
اَبْلِغْ وَاِلَّا لَمْ تَکُنْ مُبْلِغًا ❁ وَاللّٰهُ مِنْهُمْ عَاصِمٌ یَمْنَعُ ❁
یعنی بعد از آنکه حضرت جواب آن قوم را بطریق مذکور فرمودند
فرمان الهی رسید بطریق وجوب و لزوم که این امر را بخلایق برسان
و چون امر تبلیغ این رسالت و آنچه مترتب است بر آن که در ترتیب

مذکور شده مضمون آیهٔ کریمه است و شرح آن از تفسیر آیه ظاهر
میشود پس اولی آنست که آیهٔ شریفه مذکور و ترجمهٔ آن مرقوم گردد
آیهٔ شریفه اینست که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و ترجمهٔ
آن چنین است که ای رسول برسان یعنی بخلایق آنچه را فرود
آورده شده بسوی تو از جانب پروردگار تو یعنی وحی شده
بتو و مراد بآن امر خلافت و وصایت امیر المؤمنین علیه السلام است
چنانکه بعد ازین انشاء الله بتفصیل بیان میشود و اگر نکنی این
کار را یعنی تبلیغ این رسالت تمامی پس نرسانیده خواهی بود رسالت
خدا را یعنی جنس رسالت خدا را یا رسالتهای خدا را بنابر قراءت
رسالاته بصیغهٔ جمع و بر هر تقدیر حاصل معنی بنابر بعضی وجوه
چنین میشود که نرسانیدن این رسالت بمردمان در حکم آنست که هیچ
رسالتی را نرسانیده باشی چنانکه مثلا گویند اگر نماز نکنی عبادت
خدا نکرده خواهی بود یعنی جنس عبادت خدا را یا عبادتهای خدا را
نکرده خواهی بود یعنی با وجود ترک نماز کردن سایر عبادات در
حکم نکردنست و بنابر قراءت رسالته بصیغهٔ مفرد میتوان گفت
که چون تبلیغ رسالت خدا نمودن امری عظیم و نتیجه آن اسباب

داخر

واضحیت بجهت ایشان باینمعنی فرموده که اگر اینکار نکنی یعنی تبلیغ
این رسالت تمامی تبلیغ رسالت خدا نکرده خواهی بود یعنی چنین
معصیتی نمایان از تو صادر شده خواهد بود و درین کلام
مبالغه است چنانکه در مقام بیان قبح ترک نماز گفته شود که اگر
نماز نکنی نماز نکرده خواهی بود بعد از آن فرموده که و خدای تعالی
نگاه میدارد ترا از مردمان یعنی از شر ایشان نگاه میدارد ترا
و نمیگذارد که اذیتی بدنی بتو رسانند و میتوان گفت که از اذیت تهمت
و امثال آن نیز نگاه میدارد چه کذب ایشان و صدق ترا بر اهل حق
محقق نموده و مینماید بلکه تهمت زنندگان این محقق و معلوم است
پس از آنجهت نیز ضرری بتو عاید نمیشود پس باید که در تبلیغ او که
خاطر خواه مردم نباشد دیر و اهمال تمامی و چون امر خلافت
حضرت امیر المؤمنین مظنهٔ آن بود که منافقین آنحضرت را متهم
دارند و در مقام اذیت و اضرار با آنجناب باشند باین سبب و اسباب
دیگر نیز از حکمتها و مصلحتها چندی که امر حتمی نازل نشده بود در عاقبت
مصلحت نموده بتعریضات و نصوص خفیه که در نظر عقلا کافی
بود اکتفا میفرمود چنانکه در جواب آنجماعت که ناظم نقل نموده
فرموده و بعد از نزول آیهٔ کریمه تبلیغ این رسالت نموده آنحضرت را



بخلافت نصب فرمود در روز غدیر در مجمع آن جمع کثیر که بنابر بعضی
روایات هفتاد هزار نفر یا زیاده بوده اند بعد جمعی از بنی اسرائیل
که حضرت موسی بیعت خلافت حضرت هرون را از ایشان گرفت و آخر
الامر چنانکه ایشان بعد از غیبت آنحضرت متابعت سامری نموده
گوساله پرست شدند از این امت نیز نظیر آن صادر شد

فعندها قام النبی الذی ٭ کان بما یأمره یصدع ٭
یخطب مأمورا وفی کفه ٭ کف علی ظاهر ایلمع ٭
رافعها اکرم بکف الذی ٭ یرفع والکف الذی یرفع ٭
یقول والاملاک من حوله ٭ والله فیهم شاهد یسمع ٭
من کنت مولاه فهذا له ٭ مولی فلم یرضوا ولم یقنعوا ٭
فاتهموه وحنت منهم ٭ علی خلاف الصادق الاضلع ٭

وظل قوم غاظهم فعله ٭ کأنما آنافهم تجدع ٭
حتی اذا واروه فی قبره ٭ وانصرفوا عن دفنه ضیعوا ٭
ما قال بالامس واوصی به ٭ واشتروا الضر بما ینفع ٭
وقطعوا ارحامه من بعده ٭ فسوف یجزون بما قطعوا ٭
وازمعوا غدرا بمولاهم ٭ تبا لما کانوا به ازمعوا ٭

حاصل این ابیات آنکه بعد از نزول حکم جزم بتبلیغ امر خلافت
سید اولیاء بر خاست آن سید انبیا که اشکار کننده اوامر الهی
بود و بفرموده حق جل و علا خطبه خواند در حالتی که دست امیر المؤمنین را
گرفته بلند نمود زهی دستی که چون خورشید تابان بود نور افشان
و خطبه خواند در حالتی که فرشتگان مطلع بودند حاضر و خدا گواه
بود و همه شنیدند و فرمود که هر کرا من مولای او بودم تصرف نمودن در
جان و مال او اولی بود همچنین این یعنی امیر المؤمنین مولای اوست

وبا وجود نص صریح چنین که خلافت و جانشینی از آن بعبارت عقل
مفهومست راضی نشدند قوم و قناعت نمودند پس تهمت زدند
آنحضرت را بآنکه از پیش خود میگوید و جمعی که این امر باعث خشمناکی
ایشان شده بود روی درهم کشیدند و کراهت از صورت ایشان ظاهر بود
و کشید این حال تا آنکه چون دفن نمودند آنحضرت را و باز کردیدند
از دفن او نابوده انکاشتند و بنا کردند آنچه را بر مبانی نزدیک که
کویا دین و ز بود آنحضرت قومود و وصیت آن نمودند و بدل کردند
سود خود را بزیان و بریدند رشته مواصلت و مهربانی را
از خویشان آنحضرت پس روا باشد که بیابند پاداش این قطع رحم را
و قصد کردند مولای خود که چنین قصدی و چنین مقصودی
در جهان مباد و چون حکایت غدیر و امر خلافت حضرت امیر
و حال منافقان و سلوک ایشان با آنحضرت درین ابیات در نهایت
اختصار و ایجاز مذکور شد هر چند این حکایت مشهور بود و
معروف اما اگر بایستی و اوی تواب ذکر آنچه سطاب مجملی از آن قوم
نمود مناسب حال بعضی نیست که حدیث غدیر از اخبار
متواتره است و انکار تواتر آن از قبیل انکار تواتر وجود مکه و مدینه
و سایر شهرهاست که وجود آنها بتواتر معلومست و شیعه و سنی

وظاهر شد بر مخالفان او

پوشیده

بروایات



بروایات متعدده آثار روایت نموده اند که بکتابها در بیان جماعتی که
آنحدیث از ایشان نقل شده تالیف کرده اند و روایات متعدده
در بیان خطبه حضرت رسول صلوات الله علیه که در آن روز خوانده اند
و مشتملست بر تاکیدات بلیغه و عبارات واضحه صریحه که بهیچ وجه احتمال
تاویل و تشکیک نمیتواند داشت بطرق عامه و خاصه روایت شده
و در بعضی از روایات عامه چند فقره از اجزاء آن خطبه شریفه
منقولست که بفضل الله تعالی هر که را اندک تمیزی باشد از همان
عبارات جزم بامر خلافت و وصایت حضرت امیر المؤمنین و امام
المتقین صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین مینماید از جمله روایات
یکی روایتیست که عامه و خاصه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و غیر
او روایت نموده اند و در آن روایت خطبه شریفه آنحضرت
مذکورست و آن خطبه مشتملست بر بسیاری از آیات که در شان
حضرت امیر المؤمنین نزول یافته و در آن حضرت خجسته اثر مذکورست
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمیع شرایع دین را بمردم
رسانید بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل آمد نزد آنحضرت
و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید من هیچ پیغمبری و
رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام و حجت

او را بر خلایق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که
بمردم نرسانیده یکی فریضهٔ حج و دیگری فریضهٔ ولایت و خلافت
بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نکردانیده ام و بعد
از این خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر
کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج بیایند و شرایع
و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن بود که از برای حج
حاضر شوند از همه طرف و حجت ولایت و امامت را همه بشنوند پس همه
با آنحضرت متوجه حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس
بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هرون را از ایشان گرفت (بایشان هم) هفتاد
هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله و سامری کردند
و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مثل این عدد بیعت
خلافت امیر المؤمنین علیه السلم را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت
شکستند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد
صدای تلبیه از مابین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد
و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو
نزدیک شده است و عمرت بآخر رسیده و من ترا تکلیف مینمایم بامری که
چاره از آن نیست و البته ضرورست مقدم دار وصیت خود را و آنچه

نزدت

نزد تست از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت
و جمیع آنچه نزد تست از علامات و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی
خود و خلیفهٔ تو بعد از تو که حجت کاملهٔ منست بر خلق من علی بن ابیطالب
پس او را بر پا دار از برای خلق که نشانهٔ هدایت باشد و تازه کن عهد و
پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز الست از
ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی و مولای ایشان و مولای
هر مؤمن و مؤمنه است یعنی علی بن ابیطالب علیه السلم زیرا که هیچ پیغمبر را
از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود
بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یکانه پرستی
منست و تمام نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند
ولی مرا پس امروز کامل میکردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم
شمارا ولی بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین خود و مولای هر (مؤمن)
و مؤمنه که او علیست بندهٔ خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفهٔ بعد
از او و حجت بالغه بر خلق من مقرونست طاعت او بطاعت محمد صلی الله
علیه و آله پیغمبر من و مقرونست طاعت هر دو بطاعت من هر که علی را
اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت
کرده است او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من هر که

اورا بامامت بشناسد مؤمن است وهر که امامت او را انکار کند کافر است
وهر که در امامت دیگری را با او شریک گرداند مشرک است وهر که مرا
ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود وهر که با عداوت او
مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بمردم بشناسان و عهد
و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان که تا ادین نزدیکی میبرم بسوی خود
پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله ترسید از منافقان که مخفی خود را
اظهار کنند و فتنه انگیخته شوند زیرا که کینهای ایشان را نسبت بامیر المؤمنین
علیه السلم میدانست سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان
نگاهدارد پس تاخیر کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف باز
جبرئیل آمد و تاکید کرد و اما خبر نگاهداشتن از شر ایشان را نیاورد
(اسم مکانی معروف)
پس چون در ساربان که وقت شیم بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و
مبالغه کرد حضرت فرمود که ای جبرئیل میترسم که تکذیب من کنند
و سخن مرا در حق علی قبول نکنند چون بار کردند و بغدیر خم رسید که یکفرسخ
پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز
گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن
شدن عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدایت سلام
میرساند و میگوید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی

وان لم

وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس وترجمه این
مذکوره قبل ازین مذکور شد و از احادیث عامه وخاصه ظاهر میشود
که فی علی در آیه بوده است و در آنوقت اول قافله نزدیک بجحفه
رسیده بود پس فرمود که پیش قافله را برگردانیدند و عقب قافله را نگاه
داشتند و بجانب راست راه میل کرد و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه
طولانی که در کتب اخبار مذکور است خواند پس هجوم آوردند بر رسول
خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما از برای بیعت و اول کسی که
بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند و تا سه روز متوالی
بیعت میکردند و در آن خطبه جلیله بعد از حمد و ثنای الهی و ذکر نعماء
و آلاء نامتناهی کلام بلاغت مشحون ابدی که آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک کشانیده بعد از تلاوت آیه و بیان سبب نزول و
تکرار ورود جبرئیل علیه السلم در آن باب و عذر خواهی خود بسبب عدم
اعتماد بر اصحاب و قلت اهل تقوی و کثرت منافقان و شکوه از اذیت
و آزارها که از ایشان کشیده و همواره از ایشان عفو نموده بودند
فرمودند که حق سبحانه و تعالی هیچ عذر از من راضی نشد مگر اینکه
برسانم بشما آنچه را بمن فرو فرستاده و بار دیگر آیه را تلاوت فرمود
ببیان واضح جلی امر اخوت و وصایت و خلافت و امامت امیر المؤمنین

منادی کردند که مردم از جاها حاضر شوند

نه مرتبه جبرئیل علیه السلم

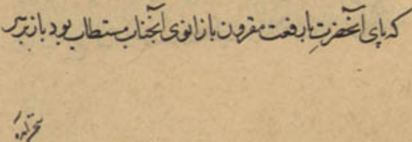
و در آن موضع درختی چند بود پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله تا زیر آن درختها را
رفتند و سنگی چند را که مرتفع نمودند
برای آنحضرت بر بالای سنگها آمده

وبقاء امامت را در ذریت طاهرهٔ خود تا روز قیامت با تاکیدات
بلیغه مذکور فرمودند و ذکر بسیاری از مناقب و فضایل آنحضرت و
اولاد طیبین او نموده و بعد از امر بتدبر در آیات قرآن و متابعت
محکمات آن فرمودند که بخدا قسم که هرگز بیان نمیکند زواجر آن
یعنی آیاتی که باعث زجر و منع از قبایحست و واضح نمیسازد
تفسیر آنرا کسی بغیر از اینکه من دست او را گرفته ام و بسوی خود او را
بالا برده ام و بازوی او را بلند میکنم و بشما اعلام مینمایم که هر که من
مولای اویم پس این یعنی علی مولای اوست و او علی بن ابی طالبست
برادر من و وصی من و باز از فضایل آنحضرت و ذریت طاهرهٔ او
شمه مذکور ساخته فرمود که آگاه باشید بتحقیق که ادا نمودم یعنی رسالت
الهی را آگاه باشید بتحقیق که رسانیدم آگاه باشید بتحقیق که شنوانیدم
آگاه باشید بتحقیق که واضح کردم آگاه باشید بتحقیق که خدای تعالی فرمود
و من از جانب او گفتم آگاه باشید نیست امیر مؤمنان بغیر از برادر من
که اینست و حلال نیست امارت مؤمنان بعد از من از برای کسی بغیر
او بعد از آن دست زدند و بازوی آنحضرت را گرفته بلند کردند
و از اول امر که آنحضرت بر منبر بالا رفتند آنحضرت را بالا بردند بحدی
که پای آنحضرت با رفعت مقرون بازانوی آنجناب مستطاب بود باز بر

بحر آمده



بحر آمده کلام را بسطی عظیم دادند و باز بسیاری از فضایل
آنحضرت و آیات نازله در شان ایشان و امامت ائمه را تا امام
قائم مهدی علیه السلام بیان فرمودند و مواعظ بالغه و تاکید در حج
و نماز و زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر نمودند و از خلایق اقرار
بسمع و طاعت و رضا و انقیاد و اعتراف بامامت آنحضرت و ائمه
بعد از او با تاکیدات بلیغه اخذ نموده فرمودند که بگوئید آنچه را
من گفتم و سلام کنید بر علی بامارت مؤمنان و بگوئید سمعنا و اطعنا
غفرانک ربنا و الیک المصیر و بگوئید الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و آنقوم نیز ندا کردند که بلی شنیدیم
و اطاعت کردیم بر امر خدا و امر رسول او بدلهای خود و زبانها و دستهای
خود و هجوم آوردند بحضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما و دست بدست دادند و در آن روایت مذکور است
که اول هم اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس بودند بعد از آن
باقی مهاجرین و انصار و سایر مردم بحسب طبقات و منازل ایشان
و کشید کار تا آنکه نماز شام و خفتن را در وقت واحد گزاردند و
عشا را در وقت فضیلت مختص بآن بگزاردند و اشعاری که
حسان بن ثابت نظم نموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تهنیت



یعنی بی آنکه تفریق نمایند

با آنکه جمع نمودند میان این دو نماز
با ینطریق که نماز شام را در آخر وقت
فضیلت گزاردند



حضرت امیر و ذکر قصهٔ غدیر که مشهور و در کتابها مسطورست

و در بعضی از روایات عامه از ابن مسعود نقل شده که او میگفته

که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین میخواندیم

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین

وان لم تفعل تا آخر آیه و در اخبار متعدده بروایات عامه و خاصه

وارد شده که این آیه که بعد از آن روز نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم

واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل

گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و

راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد

و در بعضی روایات این تتمه نیز مذکورست که پس حضرت رسول

صلی الله علیه و آله فرمود که حمد میکنم خدا را بر کامل گردانیدن

دین و تمام گردانیدن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت

من و ولایت علی بن ابیطالب و از بعضی روایات ظاهر میشود که

این آیه نیز در آن روز نازل شد الیوم یئس الذین کفروا من دینکم

فلا تخشوهم واخشون یعنی امروز نا امید شدند کافران از

باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از

حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که کافران نا امید شدند

وظالمان

وظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول

از صحیح مسلم که از کتب معتبرهٔ احادیث عامه است روایت نموده که

جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه یهود چنین آیه نازل میشد

الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه و ما میدانستیم که در چه روز

نازل شده است هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و لله الحمد

که بیمن دولت سلسلهٔ علیهٔ علویهٔ صفیهٔ صفویهٔ موسویه که نجوم نور افشان

سپهر جهانبانی و کواکب رخشان آسمان گیتی نگهبانی اند کوری چشم

مخالفین و رغم انوف اعداء دین سالهاست که این روز فیروز که

نوروز بهار مسلمانی و روز اکمال نعمای سبحانیست باشب قدر همدوش

و از نقاره خانهٔ دولت روز افزون این خسروان دین پرور صیت

سه نوبت اعیاد ثلثه ناهید فلک را در گوش است فحمدا له ثم حمدا له

لاهم علیه یردوا حوضه * غدا و لا هو فیهم یشفع *

پس این بر آنحضرت وارد نشوند بر حوض او * فردای قیامت و او در حق ایشان شفاعت نکند

حوضا له ما بین صنعاء الی * ایلة ارض الشام او اوسع *

آن حوضی که از برای آنحضرت است که ... از صنعا * ایله زمین شام یا وسیع تر

یعنی الفاظ مصرع اول از بیت اول بنابر یک احتمال آنست که در تحت

الفاظ نوشته شده و حاصل آن بیت اینست که آن جماعتی که مخالفت عهد

روز غدیر نمودند نه وارد حوض کوثر خواهند شد در روز قیامت و نه
حضرت پیغمبر شفاعت و طلب در گذشتن از تقصیرات ایشان خواهم
نمود و احتمال دارد که معنی مصرع اول چنین باشد که ایشان در حالتی
که رو آورندگان باشند بر آنحضرت وارد میشوند حوض او را یعنی
روی می آورند اما سعادت ورود را ادراک نمیکنند یا آنکه وارد
نمیشوند در حالتی که رو آورند یعنی رو آوردن و ورود هیچیک
ایشان میسر نمیشود و از بعضی احادیث ظاهر میشود که بعضی را
یارای نزدیک آمدن بآن مکان نیست و بعضی باعتبار آنکه اعمال
صالحه داشته اند نزدیک می آیند اما چون شیعی و محب اهل بیت
نبوده اند ممنوع میشوند و لب تشنه و محروم باز میگردند بر هر یک
ازین دو معنی که مذکور شد مناسب حال جمعی است و بر هر تقدیر بجای
لفظ یردوا موافق قواعد صرفی یردون میباید و ظاهر آنست که بجهت
ضرورت شعر نون را انداخته باشد و اگر چه کلام احتمال تفریع
نیز دارد که ملخص معنی چنین شود که امید که ایشان وارد حوض
کوثر نشوند و آنحضرت شفاعت ایشان ننماید و بنابرین حذف
نون بموقع خواهد بود و ضمه ضین یشفع را که موافق این معنی باید
مجزوم باشد حمل بر ضرورت قافیه میتوان نمود اما چون ظاهر آنست

که عرض

که غرض ناظم اخبار از حال آن جماعت محرومی از حوض کوثر و شفاعت
حضرت پیغمبر که در اخبار وارد شده باین اعتبار حمل بر تفریع
بحسب معنی بعیدست و مانع لفظی نیز دارد و حاصل بیت ثانی
بیان وسعت آن حوض است که بقدر مسافت میانه صنعا تا ایله است
و صنعا شهریست از یمن ما بین بصرای شام و صنعای یمن است و در
کلام ابن بابویه رحمه الله در بیان عرض حوض ما بین ایله و صنعا
واقع شده و این لفظ ایله بفتح همزه و سکون یاء آخر حروف و در قاموس
گفته که ایله شهریست میان ینبع و مصر و در نهایه مذکورست که شهریست
معروف میان مصر و شام بالجمله تحدید وسعت حوض با بین صنعاء
یمن و بعضی از اراضی شام شده و لفظ اوسع که ناظم گفته با حدیثی
بامضمون دیده یا این کلام را حمل بر کمال وسعت نموده و جایز داشته
که در چنین مقامی خود گوید که این مسافت یا وسیع تر یا آنکه چون
این مسافت در کلام مخبر صادق واقع شده و کمتر از آن نمیتواند
بود اما اگر قدری زیاده باشد و نفرموده باشند محذوری ندارد
باین اعتبار الحاق این ضمیمه را جایز دانسته که مصرع را بآن تمام
نماید و اگر در کلام معصوم وارد شده باشد محمول برین نمیتواند
بود که وسعتی دارد که بینندگان هر گاه تخمین نمایند بقدر ما بین این دو مکان است

و در حدیث وارد شده که عرض حوض

میگویند یا زیاده و او بمعنی بل نیز میتواند بود یعنی اینقدر بلکه زیاده
بعنی بعضی از اهل ممکن شد و بعضی از آن
بین و ممکنست که او بمعنی واو باشد یعنی اینقدر و زیاده بر ین و نظیر
این در قرآن مجید وارد شده در حکایت حضرت یونس که و ارسلناه
الی مائة الف او یزیدون یعنی فرستادیم او را بسوی جمعی که عدد
ایشان صد هزار بود یا زیاده

ینصب فیهم علم الهدی ٭ والحوض من مائه له مشرع ٭
نصب کرده میشود در میان ایشان علم از برای هدایت ٭ و الحوض از آبش که برای آن حضرت بر کرده شده

ممکنست که مراد بعلم هدایت حضرت امیر علیه السلم باشد که نشانه هدایتست
و مراد این باشد که آنحضرت در آن مقام در میان واردین خواهد ایستاد
یا علمی باشد که در میان ایشان نصب نمایند بجهت راه نمائی خلایق تا بآنجا
یا بجهت دلالت بر هدایت و راه یافتگی اهل آن که از آن علم این معنی
مفهوم شود و معنی اول ظاهرترست و ضمیر له یا راجع است بحوض یا
بحضرت پیغمبر یا بعلم هدایت بنا بر یکمعنی یعنی آبی که از برای آن حوض
مقررست یا از برای حضرت پیغمبر یا حضرت ساقی کوثر

یفیض من رحمته کوثر ٭ ابیض کالفضة او انصع ٭
روان میشود از رحمت او کوثری ٭ که سفیدست چون نقره ٭ یا سفیدتر

یعنی روان میشود از رحمت که کاریا از رحمت پیغمبر یعنی بسبب مرحمتی

که العزیز دا

که آنحضرت را نسبت بعالمیان بوده یا از مرحوم بودن آنحضرت و فیضان
رحمت الهی در باره او میشود کوثر یا آن صافی او صافی که بعد از ین مذکور
میشود ٭ حصاه یاقوت و مرجانه ٭ و لؤلؤ لم تجنه اصبع ٭
سنگریزه آن یاقوت و مرجان ٭ و مروارید است که نچیده آنرا انگشت

مرجان مهره ایست سرخ رنگ که آنرا بسد میگویند و بعضی مرجانرا
مروارید کوچک و لؤلؤ را مروارید بزرگ تفسیر کرده اند و بعضی
بر عکس نیز گفته اند و نچیده آنرا انگشتی کنایه ازین میتواند بود که
خدا آفریده و دست کسی آنرا از آنجا تحصیل ننموده و از اصل
و منبتی نچیده حاصل آنکه بسعی کسی در آن حوض جا نیافته و مصنوع
قدرت الهی است و ممکنست که مراد این باشد که در نهایت خوبیست
و کسی چنان گوهرها بدست نیاورده و آخر لفظ مرجانه ممکنست که
تاء تانیث بوده باشد یا های ضمیر و هرگاه ضمیر باشد راجع بیاقوت
میتواند بود یعنی مرجان آن یاقوت یعنی مرجانی که جهت مناسبتی
با یاقوت دارد و با آن مذکور میشود و راجع بحوض یا کوثر نیز میتواند
بود یعنی مرجان آن حوض یا آن نهر یعنی مرجانی که در آن حوض یا آن نهر
حاصل شده ٭ بطحاؤه مسك و حافاته ٭ تهتز منها مونق مربع ٭
زمین آن مشکست و کنارهای آن ٭ بجنبش می آید از آن گیاه خوش آینده بهارتر

مجلا از فیض آن رحمت سیراب کنده

باز در بیان اوصاف آن حوض یا نهر گفته که زمین آن شکست همچنین
کنارهای آن و اهتزاز می آید از آن کنارها یعنی بتموج نسیم در حرکت می آید
گیاه خوش آینده مربع و مرتبع چنانکه از کتب لغت معلوم میشود
بمعنی داخل شونده در بهار و بمعنی اقامت نماینده در منزل بهاری
آمده و بنا بر اول ممکنست که مراد این باشد که آن سبزه خوش آینده
داخل شونده در بهارست یعنی سبزه ایست که در اول بهار روییده
نشو و نما رسته یعنی در کمال طراوت و تازگیست و بنا بر ثانی معنی
چنین میتواند بود که آن سبزه خوش آینده منزل گزین بهارستانست
یعنی همیشه بهارست یا آنکه در جایی رسته که آنجا همیشه بهارست
و برشحات ابر بهاری مستغنی از منت آبیاری و چمن آرایی باغبانانست
و احتمال دارد که حافاته ابتدای کلام و تهتز بناء بوده باشد یعنی
کنارهای آن حوض یا نهر یعنی گل و سبزهٔ کنارهای آن یا اصل زمین
کنارها از باب مبالغه و اغراق میل زمین یعنی در حرکت نشاط انگیزست
چنانکه طاووس بستان رنگین خیالی ملا زلالی گفته
سبزه از موج دفع غم میکرد ❊ خیل طاووس خفته رم میکرد
و ممکنست که عبارت حافاته تهتز کلامی تام باشد و منها مونق مربع
نیز کلامی تام و معنی چنین باشد که کنارهای آن حوض یا نهر در حرکت

یکی از دو وجهی که مذکور شد و از آنجاست یعنی از آنجا حاصل شده
و سبز شدن سبزه چنین و چنین
اَخْضَرُ مَا دُونَ الوَرَى نَاضِرٌ ❊ وَفَاقِعٌ اَصْفَرُ اَوْ اَنْصَعُ ❊
که بزیر آنست آنچه نزد خلایقست بسیار سبز ❊ و گل زرد بر رنگ یا خالص از آن
یعنی بر کنارهای آن حوض یا نهر رستنیها رسته که بعضی سبز بسیار
رنگین و بعضی گل زرد بسیار پر رنگ و ظاهر امراد زعفران باشد
چنانکه در بعضی احادیث مذکورست و حاصل کلام چنین
میتواند بود که آنچه نزد خلایقست و نظرها بآن میرسد از اطراف
حوض یا نهر یا از آنچه در آن مکان رسته از نباتات خوش آینده سبز نسبت
رنگین و خوشنما و زردی در کمال رنگینی و صفا و تا چشم کار میکند گل
و سبزه چنین و آنچه در بیت بعد ازین مذکورست دیده میشود
و منتهای آن هویدا نیست حاصل آنکه بهارستانیست که آخرش
پیدا نیست یا آنکه همین رنگ گل و سبزه و سایر ریاحین دلنشین
بنظر خلایق می آید و رنگ زمین از زیر سبزه و گل نمینماید و احتمال
دارد که معنی چنین باشد که آنچه در زیر قدمهای خلایقست از آن
مکان سبزه باین خوبی و گل بآن نکوییست و سایر عطریات و ریاحین
که در بیت بعد مذکورست و سبزه و گل را از کمال کثرت و وفور آن قدر

یا معنی چنین باشد که کنارهای
آن حوض یا نهر با هتزاز می آید
از آنجا که مونق مربع و ممکنست
که لفظ تهتز تا بانیست و عبارت
حافاته تهتز کلامی تام باشد
و منها مونق مربع نیز کلامی تام و
معنی چنین باشد که

ووقع نیست که باید ملاحظه نمود که پامال نشود یا آنکه جاهایی که
پامال میشود باین آراستگی است تا بمواضعی که عزتی ورفعتی دارد
چه رسد و ناضر صفت اخضر ست یعنی سبز بسیار رنگین و فاقع
صفت اصفر ست و بجهت ضرورت شعر بر اصفر مقدم شد
و در لغت عربی از برای هر یك از الوان مشهوره صفتی خاص ذکر
میکنند و غرض از آن مبالغه در آن رنگست وگاهی صافی و خالص
آن رنگ را نیز اراده میکنند و در لغت ترکی نیز از برای رنگها
صفتها قرار داده اند اما صفت را پیش ذکر میکنند میگویند قب قرمز
و باب یاشل و آپ آق و کوم کوك و دو صفتی که درین بیت مذکورست
بمعنی بسیار رنگین و بمعنی خالص هر دو میتواند بود و ناصع بمعنی
خالص است از هر رنگی و صفت ابیض نیز واقع میشود بمعنی مبالغه
در سفیدی پس انصع بمعنی خالص تر یا سفید ترست و او انصع در
کلام ناظم یا مربوط بفاقع است یا بفاقع و ناضر هر دو و بر هر تقدیر
هرگاه از صفت سابق بسیار رنگینی مراد باشد حاصل معنی انصع
نیم رنگ خواهد بود و اگر آن سابق بمعنی خالص باشد انصع بمعنی
خالص ترست از باب مبالغه و ملخص معنی بنابر احتمالی که مربوط بناضر
و فاقع هر دو باشد چنین میتواند بود که از گل و گیاه این دو رنگ

هست یا باین صفت یا بآن صفت یا اینکه هر یك ازین دو رنگ را
بهر یك ازین دو صفت یاد میتوان کرد و وجه آن ظاهرست و اگر
مربوط بفاقع تنها باشد این احتمالها را در خصوص اصفر جاری
باید ساخت و ممکنست که انصع صفت ابیض و او بمعنی و او باشد
یعنی و سفید بسیار خالص مانند نسرین و یاسمین و مراد بیان این
باشد که این نوع گل نیز در آن مکان میباشد

وَالعِطرُ وَالرَّیحانُ انواعُهُ ٭ ذاكَ وَقَد هَبَّ بِهِ زَعزَعُ ٭
وخوشبوی وریحان اقسام آن ٭ الجنة کوثرست ...
ریحٌ مِنَ الجَنَّةِ مأمُورَةٌ ٭ ذاهِبَةٌ لَیسَ لَها مَرجِعُ ٭
که آن بولیست از بهشت که باد مأمورست ٭ و رونده است ... بازگشت

این دو بیت نیز در بیان اوصاف اطراف کوثرست و حاصل کلام
آنست که بر آن اطراف رستنیهای خوشبو و انواع گلها موجود باشد
و بادی از بهشت که از جانب خدای تعالی مأمور باشد بوزیدن یا
بادی که کثرت و وفوری داشته باشد بر آن سبزها و گلها بوزد تا بوی
آنها منتشر شود و آن باد بهشتی آید و رود و بازگشتی نباشد از آن زیرا
آنکه هر نسیمی را نسیم دیگر از عقب آید و انقطاع نپذیرد یا بجهت آنکه
چنین مأمور شده باشد و میتواند بود که معنی چنین باشد که از آن جوع

ریحان گل معروف و مطلق گلها ... میگویند

[illegible]

که آن فضا را پایانی پدید نیست که چون نسیم بآنجا رسد بازگردد یا بسبب ...



و باز گشت از آنچه بآن مامور شده جایز باشد و ر نباشد و اگر عبارت
لیس لها مرجع مضمون حدیثی و مفهوم از حدیثی نباشد و کلام ناظم
بوده باشد در تقریر آن این بیت که مبتنی است بر خیالی شعری مناسبتر
باحتیاط اوست چنانکه مخفی نیست ۵ از شبکه بوده نکهت گل هوش ربا ۵
می آید و میرود ز خود باد صبا ۵ و احتمال دارد که لفظ ذا هبه مرکب باشد
از ذا که بمعنی صاحبست و هبه بمعنی بخشش یعنی از آن حرکت دهنده
که عبارتست از باد بهشتی قصد نموده ام نسیم صاحب هبه و بخشش را
که نیست آن هبه را رجوعی و آن هبه و بخشش در بوی خوشیست که
بمشامها یا باطراف می بخشد و باز نمیستاند و بنابرین هبه
باید بجر خوانده شود و بتجویز این احتمال نیز وفقی مقرونست
بصوابست که این کلام جز و حدیثی نباشد چه خالی از شایبه شعر نیست

نیت ۵ فیه اباریق و قد حانه ۵ یذب عنها الرجل الاصلع ۵
در آنجا بیشتر اباریقها و قدحهای آن ۵ دفع میکند از آنجا آن مرد اصلع
یذب عنها ابن ابی طالب ۵ ذبا کجربی ابل تشرع ۵
دفع میکند از آنجا علی بن ابیطالب ۵ دفع کردنی مانند دفع کردن شتران جرب کرده را که بجوی آب نزدیک شوند
اذا دنوا منه لکی تشربوا ۵ قیل لهم تبا لکم فارجعوا ۵
چون نزدیک شوند بآنجا که تا آنکه آب بیاشامند ۵ گفته میشود بایشان هلاکت باد مر شما را الحال باز گردید

دوم

دونکم فالتمسوا منهلا ۵ یرویکم او مطعما یشبع ۵
فرا گیرید برای طلب کنید آبخور دیگر را ۵ که سیراب کند شما را یا خوردنی را که سیر کند
هذا لمن والی بنی احمد ۵ و لم یکن غیرهم یتبع ۵
این از برای کسیست که دوستی کرده با فرزندان پیغمبر ۵ و نبوده چنین که غیر ایشان را پیروی نماید
فالفوز للشارب من حوضه ۵ و الویل و الذل لمن یمنع ۵
پس مطلب و ایاز برای کسیست که آب آشامد از حوض او ۵ و عذاب و خواری از برای کسیست که منع کرده میشود

بعد از ذکر اوصاف کوثر بیان نموده که حضرت امیر المؤمنین جمعی را
از آن موضع دفع و منع مینماید بطریقی که شتران صاحب عیب را
از میان شتران بی عیب دور نمایند در حالتی که بآبشخور نزدیک
شده باشند که مبادا جرب آنها سرایت نماید یعنی بآن حد و اهتمام
آن جماعت را دفع مینماید و در مقامی که نزدیک حوض شده و توقع آشامیدن
آب داشته باشند کلمات نفرین و سخنان داله بر حرمان از آن آب
طهور که نصیب پاکان و دوستان آل نبی و پیروان ایشانست
بایشان گفته میشود و گوینده ممکنست که آنحضرت باشد یا دیگری از انبیا
یا ملک چون تخفیق حوض که شعبه از کوثر مناقب کثیره جناب سلطان
سید المرسلین ۵ و منبع ماء معین بعضی از فضایل امیر المؤمنین است
و بمقام مناسبت تام دارد و بنابر مراعات اتصال نظم کلام در طی شرح

اشعار سابقه مذکور شد اکنون که گاهی ابیات متعلق بآن مطلب
که بیکدیگر کمال پیوستگی و ارتباط دارند در رشته تحریر کشیده شد
مقام تشنه آنست که خامه بیان بشرح شمه از آن رطب اللسان گردد
بدانکه شیخ صدوق رئیس المحدثین محمد بن بابویه القمی قدس سره در کتاب
اعتقادات گفته که اعتقاد ما یعنی فرقه ناجیه اثنا عشریه آنست که
حوض حق است و عرض آن ما بین ایله و صنعاست و آن حوض
و در آن اباریقها یعنی ظرفهای لوله داری باشد بعدد ستارهای
آسمان و والی بر آن یعنی صاحب اختیار آن در روز قیامت
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله است که آب
میدهد از آن حوض دوستان خود را و منع مینماید از آن دشمنان
خود را و هر که بیاشامد از آن شربتی تشنه نشود بعد از آن هرگز
و نیز آن شیخ جلیل از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ایمان بحوض من
نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت
من ندارد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی
و وزیر منی و علم دار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که
دوست دارد ترا مرا دوست داشته است و هر که دشمن دارد ترا مرا

دشمن

دشمن داشته و لفظ کوثر که در آیه کریمه انا اعطیناک الکوثر مذکور است
اگر چه بمعانی بسیار تفسیر شده اما بنابر اکثر روایات شیعه و سنی نام نهریست
در بهشت و در حدیثی وارد شده که نهریست در بهشت که خدای تعالی
به پیغمبر خود داده در عوض پسرش یعنی ابرهیم که در طفولیت وفات
یافت و بعضی اخبار دلالت دارد بر آنکه اسم حوض است چنانکه بر السنه
جاریست و میگویند حوض کوثر و جمع میان احادیث باینطور توان نمود
شد که آب آن حوض از آن نهر باشد و باسم آن مشهور شده باشد یا آن نهر را
باعتبار کمال وسعت عرض حوض نیز گفته باشند و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت شده که هنگام نزول آیه معنی کوثر را از
آنحضرت پرسیدند فرمود که نهریست که وعده داده آنرا بمن پروردگار
من بر آن خیر بسیار است آن حوضیست وارد میشوند بر آن امت من
در روز قیامت ظروف آن بعدد ستارهای آسمانست پس خواهند
ربود جمعی از امت مرا از آن مکان یعنی نخواهند گذاشت که در آن
نزهتگاه بوده باشند پس در آنحال که ایشانرا از آنجا میبرند خواهم
گفت که ای پروردگار من اینها از امت منند پس در جواب من گفته
میشود که تو نمیدانی که چه بدعتها کردند بعد از تو و وجه ثانی که در بیان
جمع میان احادیث نوشته شد از حدیث شریف مستفاد میشود

[illegible]

و وجه اولی نیز منطبق بر آن میتواند شد و کوثر در کلام ناظم احتمال
حوض و نهر و مطلق آب بسیار نیز دارد و آن حوض چنانکه اخبار کثیره
بر آن دلالت مینماید در عرصهٔ قیامت و ساقی و صاحب اختیار آن مالک
باستحقاق امر خلافت و امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه خواهد بود که دوستان خود را از آن سیراب و کامیاب و دشمنان را
خشک لب و ناکام دور و باز از آن عرصهٔ جنت مآب خواهد نمود و
اخبار بسیار بر همهٔ این مراتب شهادت میدهد و اکثر آنچه ناظم
از صفات و خصوصیات آن که ناظم در این قصیده منظوم آورده
در احادیثی که بنظر رسیده مذکورست لهذا بعضی از اخبار که
مصدق قول او و مبین این مطلب که از جملهٔ عقاید اسلامیه است
تواند بود در این اوراق ایراد میشود از ابن عباس روایت کرده اند که
حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول صلوات الله علیهما سؤال
نمود از کوثر آن حضرت فرمود که نهریست که جاری میشود از زیر عرش
حق تعالی آبش سفیدترست از شیر و شیرین تر از عسل و نرم تر از
مسکه سنگریزه اش زبرجدست و یاقوت و مرجان و گیاهش زعفران
و خاکش مشک خوشبو و پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت
دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زد و گفت یا علی آن نهر

که بعضی لفظ نهر و بعضی لفظ
حوض وارد شده و از جهت
تناسب و غیر از معلومست که
هر دو را بیکجا بگذاردم

از من

از من است و از تو و از دوستان تو بعد از من و هم از ابن عباس روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی بمن
عطا کرده است نهری در آسمان که مجرای آن در زیر عرش است
و بر آن هزار هزار قصر هست خشتی از طلا و خشتی از نقره و گیاهش
از زعفران و سنگریزه اش از مروارید و یاقوت و زمینش مشک سفید است
و این بهترست از برای امت من از همه چیز و اشاره باینست قول حق تعالی
انا اعطیناک الکوثر و هم از ابن عباس روایت کرده اند که چون این
سوره نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر برآمد و بر مردم خواند
گفتند یا رسول الله کوثر که خدای تعالی بتو عطا کرده چیست فرمود که
نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبها
هست از مروارید و یاقوت وارد میشوند بر آن نهر مرغان سبزی چند که
گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله
چه بسیار نیکست آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها
گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد
فایز گردد بخشنودی حق تعالی و هم از ابن عباس روایت شده در تفسیر قول
خدای تعالی انا اعطیناک الکوثر که نهریست در بهشت که عمق آن در زمین
هفتاد هزار فرسخ است آب آن سفیدترست از شیر و شیرین ترست از عسل

کنارهای آن از مروارید و زبرجد و یاقوت است اختصاص داده با آن
خدای تعالی پیغمبر خود را و اهل بیت او را علیهم السلم بدون سایر انبیاء
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس
موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من
علی بن ابیطالب بدرستی که او ساقی حوض منست دور میکند از آن دشمنان
خود را و آب میدهد دوستان خود را هر که را آب ندهد همیشه تشنه
خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هر که را یك شربت از آن آب
بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و هم از آنحضرت
منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که من در قیامت
با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر
پس کسی که اراده داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند
بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود و از برای اهل مودت
ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمایید بر یکدیگر بملاقات
کردن ما نزد حوض بدرستی که ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب
میدهیم از آن دوستان و شیعیان خود را و هر که یك شربت از آن
بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما محل ماست و در آن

دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین و بر
کنارهایش زعفران روییده است و سنگریزه اش مروارید و یاقوت
و آن حوض کوثرست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز صبح را گزاردند پس ملتفت
شدند بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم و گفتند ای علی این چه نوریست
که می بینم که فرا گرفته ترا گفت یا رسول الله رسید بمن جنابتی در این شب
پس رفتم در میان رودخانه و نیافتم آبی پس چون برگشتم منادی ندا
کرد مرا که یا امیر المؤمنین پس ملتفت شدم ناگاه دیدم که ابریقی پر از آب
حاضرست پس غسل کردم پس گفت رسول خدا که یا علی اما آن منادی
پس جبرئیل علیه السلم بود و آن آب از نهری بود که از کوثر میگویند بر آن
دوازده هزار درخت رسته که هر درختی را سیصد و شصت شاخ
پس چون اهل بهشت میل طرب و شادی نمایند بوزد بادی پس هیچ
درختی و هیچ شاخی نباشد مگر اینکه آواز هر یک او شیرین تر از دیگری باشد و اگر نه
چنین باشد که خدای تعالی مقرر نموده که مرگ از برای اهل بهشت نباشد
هر آینه بمیرند از شادی بسبب شیرینی آن آوازها و این نهر در بهشت
عدنست و آن از برای منست و از برای تو و از برای فاطمه و حسن و حسین
و نیست از برای احدی در آن چیزی یعنی کسی را نصیبی و شرکتی در آن نیست

از ابی ایوب انصاری روایت شده که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
پرسیدند از حوض پس آنحضرت فرمود که بدرستی که حوض اکرام نموده
خدای تعالی مرا بآن و تفضل داده مرا بر هر که پیش از من بود از انبیاء
و آن مابین ایله و صنعاست در آن میباشد از ظروف بعدد ستارهای
آسمان روان میشود در آن دو خلیج از آب آب آن سفیدتر است از شیر
و شیرین تر است از عسل سنگریزه آن زمرد است و یاقوت زمین آن
مشک اذفر است شرط کرده شده است از جانب پروردگار من که
وارد آن نشود احدی از امت من مگر آنها که پاک باشد دلهای ایشان
از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد
کنندگان باشند وصی مرا بعد از من که علی بن ابی طالب است آنها که آنچه
بایشان داد بآسانی میدهند و آنچه بایشان گرفت بدشواری
نمیگیرند و علی دور میکند از حوض من کسی را که از شیعیان او نیست
چنانکه عرب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود بدر میکند
کسی که از آن بیاشامید تشنه نمیشود هرگز و شیخ ابن بابویه از ابن
عباس روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
من سید انبیاء و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من
بهترین اوصیاء پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند

یکی از دو شکار امکوبه
صورت آن نسخه باشد ق

بهترین

بهترین اصحاب انبیاء و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست
و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنانند و امت من بهترین
امتهایند و اتباع من از اتباع همه پیغمبران بیشترند در روز قیامت
و مرا حوضی هست که عرض آن مابین بصرای شام و صنعای یمن است
و در آن ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان و خلیفه من بر حوض
در آن روز خلیفه منست در دنیا گفتند او کیست یا رسول الله گفت امام
مسلمین و امیر مؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی بن ابی طالب است
دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از آن
میراند چنانکه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود که هر که
علی را دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد
میشود فردا و با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن
دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی او کند در قیامت من او را
نبینم و او مرا نبیند و او را از پیش من بربایند و از جانب چپ بسوی
جهنم برند و بعضی از محدثین اهل سنت از انس بن مالک روایت
نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا کوثر را بمن
عطا کرده است و آن نهریست در بهشت که طولش از مابین مشرق و
مغربست و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از آن [illegible]

ظاهر آنست که مراد دیدن باشد که مکالمه و مصلحتی بر آن مترتب شود زیرا که بعضی احادیث دلالت بر رؤیت جمیع دارد
ه م

هر کز ژولیده نمیشود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان ما را بشکند و نه
کسی که اهل بیت ما را بکشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که علی هر که از شیعیان او نیست از آن دور کند و نبیند و عنبر
از شمع کردین روایت شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود
که کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت
مردن خود فرحی که هر کز از دل او بدر نرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود
و کوثر فرح میدهد بدوست ما چون بر او وارد شود حتی آنکه باو میچشانند
انواع لذت خوردنیها که نمیخواهد از آنجا بجای دیکر برود ای سمع هر که
از آن یک شربت بیاشامد هر کز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هر کز
و آن بسردی کافورست و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین
ترست و از مسکه نرم ترست و از آب دیده صاف ترست و از عنبر خوشبو
ترست و از چشمه تسنیم بهشت بیرون می آید و بنهرهای بهشت هم
میکذرد و بر روی سنکریزه مروارید و یاقوت جاری میشود و در دور
آن قدحهای بادة از ستارهای آسمان هست و بوی خوش آن از هزار ساله
راه احساس کرده میشود و قدحهای آن از طلا و نقره و الوان جواهرست
و کسی که از آن می آشامد بر روی او هر بوی خوشی میکشاید تا آنکه میکوید
چه بودی اکر مرا درین موضع میکذاشتند من بدل این چیزی دیکر نمیخواهم

ای کردین

ای کردین تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب میشوند و هر دیده که
بمصیبت ما بکرید البته خوشحال و شاد کردد بنظر کردن بکوثر و آب
میدهند از آن همه دوستان ما را اما بقدر محبت و متابعت ما
از آن لذت میبرند و هر که محبتش بیشترست لذتش بیشتر خواهد بود
و بر کوثر حضرت امیر المؤمنین حیدر موکل است و در دست او عصایی
خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایت دیکر از درخت طوبی
و در هم میشکند دشمنان ما را بآن عصا پس یکی از ایشان کوید اقرار
بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو و ببوی امامت ابوبکر یا عمر
یا عثمان و از و سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او کوید امام
که میکوئی از من بیزاری نمود حضرت فرماید برکرد و برو و ببوی آنکسی
که او را امام میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از و سؤال
کن که ترا شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد تو بهترین خلق
شفاعتش رد نمیشود کوید هلاک شدم از تشنکی فرماید که خدا تشنکی
ترا زیاد کرداند ای سمع کفت فدای تو شوم چکونه قدرت دارد که
نزدیک حوض بیاید و حال آنکه دیکران نزدیک نمیتوانند آمد فرمود
از برای آنکه ورع مینموده است از بسیاری از اعمال قبیحه و چون
ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزا نمیکفت و ترک مینمود

چیزی چند را که غیر او بر آنها اجرات مینمودند انکشت الحق نیست بما
اما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی که نسبت با داشته
باشند بلکه از برای بسیاری از سعی در عبادت باطل خود و دین داری
خود و از برای آنچه مشغول کرده است [داشته] نفس خود را بآن از یاد کردن
مردم اما دلش منافی است و دینش مستلزم نصب و عداوت اهل بیت است
و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر بهمه کس پس این
اسباب نزدیک حوض می آید و محروم بر میگردد و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم روایت شده که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند
مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز
دارند ایشان را در راه محشر تا عرق شدید بکنند و نفسهای ایشان تنک
شود و مدتها بر این حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع
شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای بسیار
آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم
گویند نامش را بگو پس ندا کند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخیزد و در پیش همه مردم روان شود
تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله بصری و صنعاء یمن باشد
پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بطلبند و در پهلوی آن حضرت

بصری اسم موضعیست در شام

بایستد

بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی را گذارند که آب
بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول بیند که بعضی از
دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند بگرید و
بگوید پروردگارا اینها شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را
بفرستد و سؤال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید چگونه
نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی که می بینم ایشان را بجانب
اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس
حق تعالی فرماید که ایشان را بتو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم
و ملحق کردم ایشان را بموالیان ذریت تو و ایشان را در زمره تو قرار دادم
و بر حوض تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان
و گرامی داشتم ترا باین پس حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که چه
بسیار مردی و زنی که در آن روز گریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند
پس در آن روز هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد و از دوستان
ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما بر حوض ما وارد شود
تمام شد حدیث شریف و احادیث درین باب بسیارست و چون در توضیح مطلب
و تبیین کلام ناظم هدایت مشرب آنچه نوشته شد کافیست لهذا بهمین
قدر اکتفا نموده شروع در شرح تتمه ابیات مینماید والله الهادی



والناس یوم الحشر رایاتهم ۞ خمس فمنها هالك اربع ۞

ومردمان در روز رستخیز علمهای ایشان پنج است لیکن از آنجمله هالک شونده چهار

چون بعد از رحلت حضرت خاتم النبیین از جهان فانی و حصول الخلاف

در میان امت سرکردها و صاحبان علم و سپاه ظاهر شده هر یک را

از مبطل و محق پیروان و اتباع بسیار بهم رسید لاجرم در روز رستخیز

که هنگام عدل و تمییز است اهل حق را ثواب الهی و سعادات نامتناهی

شامل حال و ظالمان و معاندان را نار جحیم و عقاب الیم مرجع و مآب

خواهد بود و چون در احادیث بسیار وارد شده که امت حضرت

خاتم الانبیاء به پنج رایت بخدمت آنحضرت بر حوض کوثر وارد خواهند شد

و یکی از آنجمله که عبارتست از حامل لوای سید ابرار سر خیل مجاهدین

عرصه کارزار امام کرار غیر فرار صاحب ذو الفقار و شیعیان آن مرتضی نجبای

اخیار علیه و آله صلوات الله العزیز الغفار جملگی ناجی و رستکار و

مشمول رحمت پروردگار و چهار دیگر که مخالفین آن امیر عظیم المقدار

و مبغضین آن محبوب کردگارند هر چهار از اهل نار و بوبال اعمال خود

گرفتار و جنود کفر و نفاق را سپه دار و زبانه آتش دوزخرا علمدارند

لهذا ناظم پاک اعتقاد بعد از ذکر حوض در بیان اصحاب رایات که هنگام

قیام در عرصه قیامت و ورود در آن حوض با کرامت جمعی دست از نجات

شویند

شویند و بر خوان جود آنحضرت جویند شروع نموده و اول بعنوان اجمال در این بیت

انقسام به پنج رایت و هلاک چهار را مذکور نموده در ابیات بعد از این بیان داده

فرایة العجل وفرعونها ۞ وسامری الامة المشنع ۞

پس یک علم از گوساله و فرعون آن امت و آنکس که برابر سامری است از این امت که بی‌شرم و شنیع کردار

ورایة یقدمها حبتر ۞ للزور والبهتان قد ابدعوا ۞

و یک دیگر علمیست که پیشروان حبتر است که ایشان جماعتی که باطل و بهتان را بدعت نمودند

ورایة یقدمها نعثل ۞ لا برد الله له مضجع ۞

و یک دیگر رایتیست که پیشرو آن نعثل است خنک نگرداند خدا خوابگاه او را

ورایة یقدمها اذ لم ۞ عبد لئیم لکع اکوع ۞

و یک دیگر رایتیست که پیشرو آن سیاه چهره است و آن غلامیست احمق و ترش کج

اربعة في سقر اودعوا ۞ لیس لهم من قعرها مطلع ۞

این چهار فرقه در طبقه سقر از جهنم جای داده شده‌اند نیست مر ایشان را از قعر آن طلوع

ورایة یقدمها حیدر ۞ ووجهه کالشمس اذ تطلع ۞

و رایت دیگر که پیشرو آن امیر المؤمنین حیدر است و علامت آنکه روی او مثل آفتاب است هنگام که طلوع کند

بدانکه روایاتی که در باب رایات وارد شده خالی از اختلافی نیست

و قدر مشترک از آن همه انقسام به پنج رایت و نجات یکی و تقدیر آن یک

رایت با هدایت امام مبین و قائد غر محجلین سید المسلمین و امیر المؤمنین

علی بن ابی طالب علیه السلام وهلاک چهار دیگرست و در بیان آن چهار
الفاظ مختلفه و تفسیرهای مختلف ورود یافته و چون با وجود ظهور
اصل مدعا چندان غرضی بذکر اختلافات متعلق نیست لهذا بنقل یک حدیث
اکتفا مینماید روایت نموده علی بن ابرهیم در تفسیر خود از عمده اصحاب حضرت
خیر البشر ممدوح بکمال صدق در نقل و خبر ذی الفضائل والمناقب ابوذر
رضی الله عنه که آن عالی مقام گفته که چون نازل شد این آیه کریمه که یوم
تسود وجوه و تبیض وجوه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
وارد خواهند شد بر من در روز قیامت بر پنج رایت پس یک رایت
با گوساله این امت خواهد بود پس سؤال میکنم از ایشان که چه کردید با ثقلین
یعنی دو چیز گران قدر که در میان شما گذاشتم پس میگویند که اما بزرگتر که
یعنی قرآن را پس تغییر دادیم و پس پشت انداختیم آنرا و اما کوچکتر یعنی اهل بیت
پس با ایشان عداوت کردیم و دشمنی نمودیم و ستم کردیم بر ایشان پس
میگویم که وارد آتش دوزخ شوید تشنه حال و بی آب و سیه روی
بعد از آن وارد میشود بر من رایتی با فرعون این امت پس میگویم که چه
کردید با ثقلین بعد از من پس میگویند که اما بزرگتر پس تغییر دادیم آنرا و از هم
دریدیم و مخالفت نمودیم و اما کوچکتر پس دشمنی کردیم با ایشان و مقاتله
نمودیم پس میگویم بروید با آتش دوزخ تشنه و بی آب و روسیاه پس

وارد

وارد میشود بر من رایتی با سامری این امت پس میگویم با ایشان که چه
کردید با ثقلین بعد از من پس میگویند اما بزرگتر را پس نافرمانی کردیم
و ترک نمودیم و اما کوچکتر را پس خوار کردیم و ضایع گذاشتیم
پس میگویم که وارد آتش شوید تشنه حال و بی آب و سیاه روی پس
وارد میشود بر من رایت ذی الثدیه که سرکرده خوارج است با اول
خارجیان و آخر ایشان پس سؤال میکنم از ایشان که چه کردید
با ثقلین بعد از من پس میگویند اما بزرگتر را پس از هم دریدیم و بیزاری
جستیم از آن و اما کوچکتر پس مقاتله کردیم با ایشان و کشته شدیم
پس میگویم وارد شوید آتش را تشنه و بی آب و روسیاه پس وارد میشود
بر من رایتی با امام المتقین و سید المسلمین و قاید الغر المحجلین و وصی
رسول رب العالمین پس میگویم با ایشان که چه کردید با ثقلین بعد از من
پس میگویند اما بزرگتر را پس پیروی کردیم و اطاعت نمودیم و اما
کوچکتر را پس دوست داشتیم و دوستی نمودیم و یاری کردیم تا آنکه
ریخته شد در راه ایشان خونهای ما پس میگویم با ایشان که وارد
بهشت شوید در کمال سیرابی و سفید رویی بعد از آن تلاوت نمودند
این آیه را تا خالدون و ظاهر آنست که از عجل ابی بکر و از فرعون عمر
مراد باشد که این دو اسم کمال انطباق بر ایشان دارد و مناسب سیاق

کلام آنست که از سامری عثمان مراد باشد اما وجه مشابهت عثمان بسامری
خفایی دارد شاید باین اعتبار بوده باشد که در بیعت ابی بکر که گوساله
امتست و در رونق کار او دخلی زیاده داشته و در بعضی روایات
در بیان رایت سیم رایت فلان واقع شده و در بعضی رایت هامان
و بنابرین دو روایت بی تکلف حمل بر عثمان میتوان نمود اما در بعضی
روایات هامان بن یادید بعبید الله تفسیر شده و در بعضی روایات رایت
ابی موسای اشعری یکی از جملهٔ رایات شمرده شده و در بعضی رایت سامری
ورود یافته و بابی موسی تفسیر شده و کلام ناظم چندین احتمال میتواند
داشت و تعیین مراد او نمیتوان نمود و خبری که در این باب بما رسیده
معلوم نیست که بچه عبارت بوده لیکن رعایت مناسبت مقتضی
آنست که از عجل ابی بکر مراد باشد و از فرعون عمر یا آنکه عجل و فرعون
هر دو وصف ابی بکر باشد و سامری وصف عمر و نعثل وصف عثمان
بوده باشد و وجه مناسبت نسبت سامری بعمر ظاهر است و در بعضی اخبار
نیز وارد شده زیرا که همچنانکه سامری باعث عبادت عجل و مخالفت
حضرت هرون بود آن بدبخت نیز وسیلهٔ خلافت ابی بکر و مخالفت
صاحب منزلت هرون شد و عثمان بوصف نعثل معروف بوده و این لقب را
در مقام مذمت او میگفته اند و از عایشه نقل نموده اند که او میگفته

اقلوا

اقتلوا نعثلا لعن الله نعثلا یعنی بکشید نعثل را لعنت کند خدای نعثل را
و نعثل بمعنی کفتار نر و مرد پیر احمق آمده و نام شخصی یهودی نیز بوده که
در مدینهٔ طیبه میبوده و مسلمان شده بوده و بعضی گفته اند که نام مردی
ریش بلند از اهل مصر یا اهل صفاهان بوده و وجه خواندن عثمان باین
لقب یا باعتبار حمق یا باعتبار مشابهتی صوری یا معنوی بکفتار یا با آن شخص
یهودی یا آن مرد ریش بلند خواهد بود و حبتر وصف عمر و عثمان هر دو
میتواند بود زیرا که حبتر بمعنی روباهست که بحیله و مکر و بد ذاتی معروفست
و عمر و عثمان درین صفات شبیه اند با او هر چند سگ روباه بر آنها شرف
دارد و اولی آنکه صاحب رایت چهارم است محمول بر سرکردهٔ خوارج میتواند
بود و مراعات این مناسبات که مذکور شد باین نحو میتواند شد که
بیت اول را بنحوی توجیه نمایم که رایت ابی بکر تنها از آن مراد باشد
و از حبتر عمر و از نعثل عثمان و از ادلم سرکردهٔ خوارج مفهوم شود که
چهار رایت بآنها تمام شود و این احتمال با مضمون حدیثی که نقل شد مطابقست
و در توجیه بیت اول چنین میتوان گفت که مراد آنست که یکی از رایتها
رایتیست که منسوبست بعجل و از کسی که بمنزلهٔ فرعون و بمنزلهٔ سامری این
امتست یعنی رایت باین هر دو نسبتی دارد هر چند صاحب آن یکی باشد
که بنابرین فرعون و سامری هر دو وصف عمر باشد یا آنکه یکی از آنها رایتیست

مفهوم شود
مراد باشد

که منسوبست بکسی که هم عجل و هم فرعون این امتست که بنابرین عجل
و فرعون هر دو ابوبکر و سامری عمر بوده باشد اما توجیه اول اولی است
زیرا که مطابقهٔ حدیث منقول در آن بیشترست و چنین نیز میتوان گفت
[illegible]اتی که منسوبست بعجل و دو نفر دیگر که یکی فرعون امتست یعنی عمر و دیگری
سامری امتست یعنی عثمان که صاحب داب ابوبکر باشد و آن دو از جمله
اعوان و انصار زمان او هر چند در زمان دیگر خود صاحب رایت
باشند و این توجیه با مضمون ظاهر حدیث موافق ترست لیکن وجه سامری
بودن عثمان خالی از تکلفی نیست و بنابر همه این وجوه لفظ المشنع
بکسر نون می باید و وجه مرفوع بودن آن ضرورت شعر و بعضی نکتها
که در نحو مقرر شده میتواند بود و توجیه کلام نحوی نیز میتوان نمود
که رفع آن بموقع و موافق ظاهر بوده باشد و مقام مقتضی ذکر اینمطالب
نیست * غَداً یُلاقِی المُصطَفی حَیدَراً * وَ رایَةُ الحَمدِ لَهُ تُرفَعُ *
فردا ملاقات میکند بپیغمبر حضرت امیرالمؤمنین حیدر را * و لوای حمد از برای او برافراشته شود
مَولیً لَهُ الجَنَّةُ مأمُورَةٌ * وَ النّارُ مِن اِجلالِهِ تَفزَعُ *
مولائیست که مر او را بهشت در تحت فرمانست * و آتش از بزرگواری او هراسان میباشد
هر یک ازین دو بیت اشاره است بفضیلتی از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام
که در احادیث بسیار بطرق عامه و خاصه وارده شده اول آنست

که انحضرت



که آنحضرت در روز قیامت حامل لوائی یعنی علمدار علی خواهد بود
که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اختصاص دارد و آنرا لوای حمد
میگویند و متصفست بصفاتی چند که در احادیث شریفه بیان شده
دویم آنکه بهشت او را در تحت فرمان و آتش از هیبت بزرگواری او
هراسانست و لازم این مرتبه است که اختیار جنت و نار در دست آن
بزرگوار معروف بقسیم الجنة و النار بوده باشد و هر یک ازین دو فضیلت
در روایات متعدده مذکورست و بجهت تزیین و توشیح این رساله چند را
درین مقام ایراد مینماید شیخ جلیل رئیس المحدثین حشره الله مع الائمة
الطاهرین از حضرت امام همام روایت کرده که آنحضرت از آباء
طاهرین خود علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود یا علی تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود
و علم من در دست او باشد و آن لوای حمدست و آدم و هر که بعد
ازوست از پیغمبران و اوصیاء در زیر آن علم باشند و نیز آن شیخ
جلیل بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل بنزد من آمد شاد و خوشحال و گفت
یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت منست
و علی برپا دارندهٔ حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و

اخباره

علی بن موسی الرضا علیه السلام

دوستی کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او
دشمنی کرده باشد هر چند اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود
که جبرئیل در روز قیامت نزد من خواهد آمد با لواء حمد و آن هفتاد
شقه دارد که هر یک وسیع تر از آفتاب و ماهست و بر کرسی از کرسیهای
رضوان و خشنودی خدا نشسته باشم بر منبری از منبرهای قدس
پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب پس عمر برجست و گفت
یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است
و هر شقه بزرگتر از آفتاب و ماهست حضرت در غضب شد و فرمود
که چون روز قیامت شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل
قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال
مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود که
داود خطیب اهل بهشت هر آینه علی را مثل صوت او میداد
و علی اول کسیست که از چشمه سلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی و
شیعیان او را نزد خدا منزلتی هست که آرزو میکنند آن را پیشینیان
و آیندگان و در بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع
خلایق آن را ببینند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بر آن منبر بالا رود

وازجانب

و از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن
ابی طالبست داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب چپ او
ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالبست
داخل جهنم میکند هر که را خواهد و عیاشی روایت کرده است که چون
روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست و چهار
پایه داشته باشد و علی بن ابی طالب بیاید و لوای حمد در دست او باشد
و بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعه
اوست داخل بهشت کند و هر که را شیعه خود نداند داخل جهنم کند
و تفسیر این در کتاب خدا هست میفرماید بکو عمل کنید پس زود باشد که
ببیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان و مؤمنان علی بن ابی طالبست
و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه روایت
کرده اند در تفسیر قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ که خطاب
با محمد و علیست صلوات الله علیهما یعنی بیندازید در جهنم هر دو
کافران کننده معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت
کرده اند که آیه چنین نازل شده است یا محمد یا علی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ
كَفَّارٍ عَنِيدٍ و در تفسیر فرات بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی

و علی بن ابرهیم روایت نموده که آیه خطابست
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم و آنست قول صادق
علیه السلم که علی قسیم الجنة و النار یعنی شاید
آن قول ایمنست م

مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَّحْمُودًا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی
که همه کس آنرا استایش کنند و وفا خواهد کرد آن برای من بآن وعده چون
روز قیامت بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد
و من بر آن بالا روم پس جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد
و گوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس علی را بگویم که
منبر طلبم و بگوید چرا از من پست تر بایستد و لوای حمد را بدست او
بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد
و گوید اینمقام محمودیست که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را
بدامن علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و بگوید این مقام
محمودیست که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود را
و دشمنان ذریت خود را در جهنم پس آنها را در دامن علی ابن ابیطالب
بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت
زن باشد شوهر خود را اینست معنی قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ
كَفَّارٍ عَنِيدٍ یعنی بیندازید ای محمد و علی دشمنان خود را در جهنم
پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد
پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای

اینها کلیدهای دوزخ است

صالحین

صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کند بر ملائکه او
و ثنا کند بر پیغمبران او و رسولان او و ثنا کند بر امتهای
شایسته پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلائق
بپوشانید دیدهای خود را تا فاطمه دختر حبیب خدا بگذرد بسوی
قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد
و هفتاد هزار حوریه بر دور او روند چون بدر قصر خود رسد
حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین سر بریده ایستاده
باشد پس حضرت امام حسن گوید که این کیست گوید این برادر
منست که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا
از جانب حق تعالی باو رسد که ای دختر حبیب خدا ای دختر حبیب خدا
از برای این نمودم آنچه امت پدر تو نسبت بجگر گوشه تو کرده اند که
ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر نکنم در محاسبه
بندگان تا داخل بهشت شوید فرزندان تو و شیعیان تو و هر که
احسانی نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه
ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود اینست
معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ
الْأَكْبَرُ وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی ایشان را اندوهی نیاورد



ترین برکت روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفس ایشان همیشه
خواهند بود امام صدق و فی لک شیعة ٭ یروو من الحوض و لم یمنعوا ٭
او امام راستیست و مر او راست شیعه که سیراب میشوند از حوض و منع کرده نمیشوند
بذلک جاء الوحی من ربنا ٭ یا شیعة الحق فلا تجزعوا ٭
بآنچه مذکور شد آمده است وحی از پروردگار ما ای شیعه حق پس جزع مکنید
درین دو بیت بیان صدق امامت حضرت امیر المؤمنین صاحب لوای
سید المرسلین حیدر کرار قسیم جنت و نار و سیراب شیعیان از زلال اهل
ایمان از حوض حضرت سید انس و جان و استناد امر مذکور با آمدن وحی از
جانب پروردگار نموده و بعد از آن گروه شیعیان را از جزع و بیتابی
منع فرموده و صدق مقال او با دلائل عقلیه و نقلیه از آیات قرآنی و احادیث
نبوی که آنها نیز بحکم آیه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
نیز مستند است بوحی آسمانی نزد اهل عقل واضح و لایح است پس باید که کثرت
و هجوم مخالفان و شبهه و تلبیس معاندان و غلبه و سلطنت که چندی ایشان را
در از منه سالفه در روزگار شدت تقیه چون زمان ناظم و غیر آن اتفاق افتاده باعث
تشویش و اضطراب و جزع و بیتابی اهل حق نبوده باشد که بحکم کریمه
و العاقبة للمتقین حسن عاقبت و نیکوئی خاتمت نصیب جمعی است
که پیروی صادقین و متابعت ائمه دین از ذریت سید المرسلین صلی الله

علیه و آله اجمعین نمایند و لله الحمد که قریب است که بطلوع طلیعه
دولت خاتم ائمه طاهرین مقتدای مسندنشین سپهر چهارمین مهدی
امت و قائم آل محمد صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین که عبارت
از روزگار خجسته آثار ارتفاع رایات جاه و جلال و نصب الویه
شوکت و اجلال سلاطین کامکار و خواقین عالیمقدار دودمان
خلافت نشان صفیه صفویه موسویه علویه مصطفویه انار الله برهانهم
و ابد سلطانهم دلهای شیعیان منزل آرام و قرار و جملگی فرقه ناجیه را
پشت استظهار چنانکه مخالفان را سر بر دیوار جزع و
اضطراب بضیب عنا و بیقراری نقصو بموج دریا و خوف
داخلی منحصر در کلام مهر انشا فلله الحمد علی عظیم نواله و الصلوة علی محمد و آله
الحمیری بمادحکم لم یزل ٭ و لو تقطع اصبعا اصبع ٭
ناظم که حمیریست مدح کوی شماست همیشه و اگر چه پاره پاره شود بعضو انگشت انگشت
ناظم نیک اعتقاد درین بیت ثبات قدم خود را در مدحت اهل البیت
که از فروع شجره طیبه محبت بیان نموده و گفته که حمیری معروف
مدح گوی شماست همیشه و اگر دین مرتبه و پاره پاره نمایند اعضای جثه
که هر پاره او بقدر انگشتی باشد از مداحی شما دست بر نمیدارد و مراد
آنست که اگر داند که مخالفان و ستمکاران او را چنین عقوبت خواهند

نمود یا در اثنای آن عقوبت تا حیاتی دارد یا بزبان حال یا بزبان حال یا بر تقدیر وجود حیات و نطق در ریزهای اعضای او یا بر فرض
اعادهٔ حیات بعد از آن عقوبت چون زندگی از سر گیرد باز مدح شما
میسر آید و هر انگشت واری از اعضاء متقطعهٔ او اشاره بمدحی یا رقم
نگاری قطعهٔ مدحی مینماید و تعبیر بانگشت از قطعات ریزه ریزهٔ اعضا
باین دو اعتبار خالی از مناسبتی نیست و ظاهر آنست که لفظ کُم در
مادحکم خطاب باشد باهل بیت که بقرینهٔ مقام معلومست یا مخاطب
حضرت مولای مؤمنین و خطاب بصیغهٔ جمع برای تعظیم بوده باشد
و اگر چه هم جا درین ابیات ذکر آنحضرت بلفظ غایب شده و ظاهر سیاق
اقتضا مینمود که درین مقام نیز چنین باشد و مادحه بگوید یعنی مدح
کوینده او یا مادحهم از باب تعظیم یعنی مادح ایشان لیکن کلام را
از اسلوب غیبت بخطاب نقل نموده بجهت لذت مکالمهٔ بنده با مولی
و در نظر داشتن انجناب و کلام و اظهار چشم داشت توجه و التفات
و نکات دیگر که مقام اکنجایش ذکر آنها نیست و این شیوه را در اصطلاح
اهل عربیت التفات میگویند و احتمال دارد که خطاب بشیعه باشد
که در بیت پیش مذکور شده و بنابرین احتمال اولی آنست که معنی را چنین
بیان کنیم که چه بری مدح گوینده ایست در میان شما ای گروه شیعه و مراد

بمدح

بمدح مدح اهل بیت بوده باشد چنانکه گویند فلانی طبیب صفهانست
یعنی طبیب مردمانست در میان اهل صفهان هر چند آن مردم از غیر
اهل صفهان باشند و این بیت در بعضی نسخها خاتمهٔ ابیاتست
و در بعضی نسخ بیت دیگر بعد ازین نوشته شده و آن اینست
وَبَعْدَهَا صَلُّوا عَلَى الْمُصْطَفَى ❀ وَصِنْوِهِ حَيْدَرَةَ الْأَصْلَعِ ❀
بعد از آن درود فرستید بر پیغمبر برگزیده ❀ و نظیر او که آن حیدرست که او صنعش بود ...
ظاهرست که اختتام باین بیت خجسته نظام که مشتملست بر صلوة بر سید
انام و همتای آن نهال برومند دوحهٔ جلالت و احتشام انسب و
بمقام مدحت گذاری اقربست و این خطاب بمستمعین قصیده است
یعنی بعد از استماع این ابیات مشغول شوید بصلوات که از جملهٔ عبادات است
و تتمیم این معنی باین نحو میتوان نمود که مراد توقع تحسین و آفرین نیست
بعد از استماع قصیده صلوات بفرستید یا آنکه چون متعارفست که
هنگام دیدن یا شنیدن امری دلپذیر صلوات بر زبان جاری میشود
بجهت اشاره بحسن اشعار خود گفته باشد که بعد از استماع آنها صلوات
بفرستید یا آنکه بعد از استماع این ابیات و دانستن مضامین آنها
که دلالت دارد بر فضل حضرت مصطفی و مرتضی صلوات الله علیهما
صلوات بفرستید بر ایشان باعتبار صلوات فرستادن نزد استماع

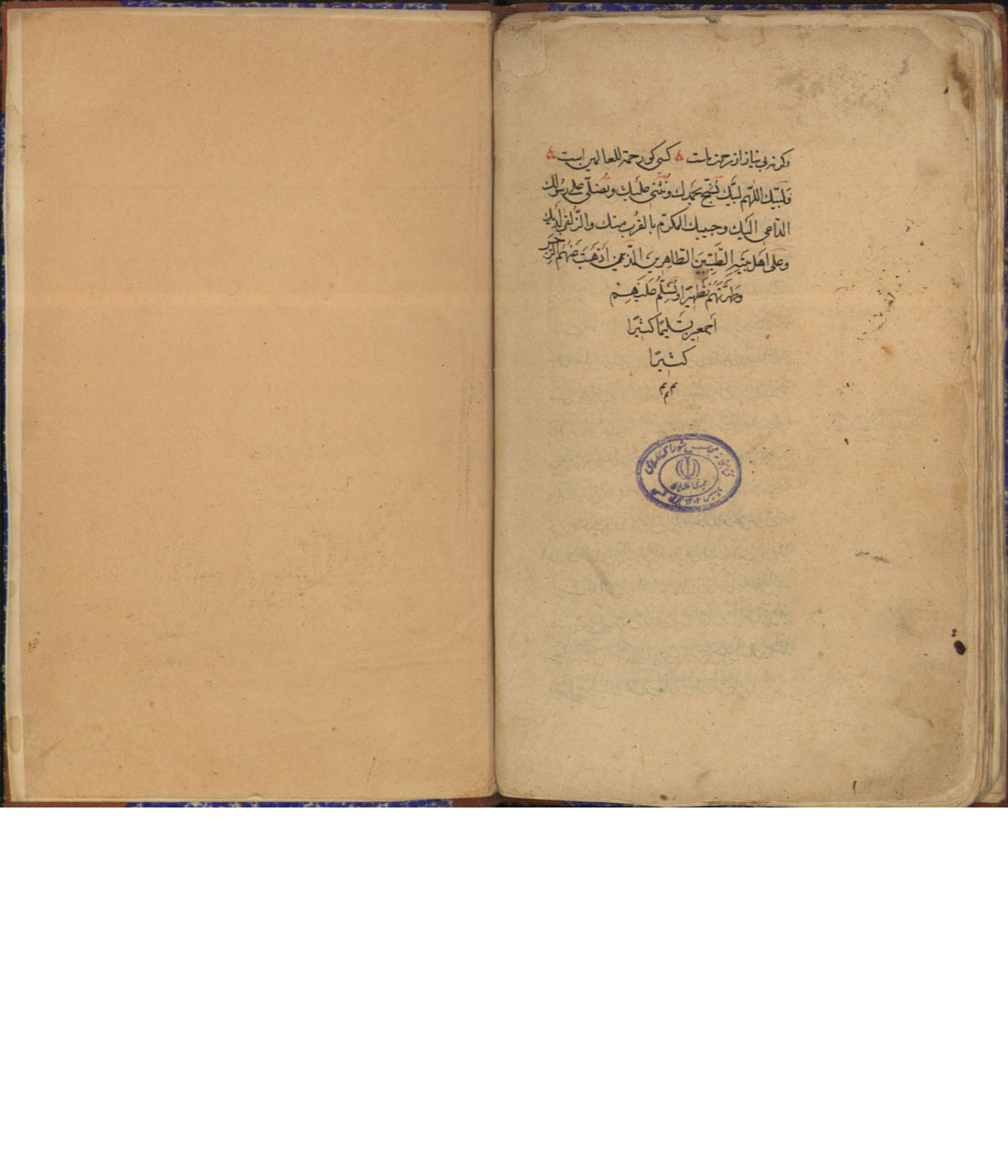
[illegible]

امور عظیمه یا باعتبار اظهار علو شان و رفعت مکان ایشان که شمه
از آن درین ابیات بیان شده و پوشیده نیست که ظاهر مقام سعادت
جویی و حسن خاتمه کلام مقتضی آن بود که ناظم خود صلوات فرستد
نه آنکه دیگران را بصلوة مامور دارد و اگر چه معانی که مذکور شد فی الجمله
وجه حسن این اسلوب میتواند بود اما جهت ترجیح این طریقه میتوان
گفت که چون در قرآن مجید وارد شده که إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ
عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ناظم سعادت
طلب خواسته که مضمون این کریمه را بیاد اهل ایمان آورد و در ثواب
جملگی خود را شریک گرداند لهذا اینمعنی را اهم از آن دانسته که خود
بتنهایی صلوات فرستد و ظاهر حال اهل کمال آنست که اول خود
بمضمون وعظ عمل نموده بعد از آن بموعظه دیگران پردازند و مصداق
این مقال نباشند که وعظ کرده نشاید عصیان نشود آستین گیرد که گر آن نشود
با آنکه بعد از ذکر نام نامی آنجناب سامی صلوة بر او واجب و ترک این واجب
از و مستبعد است پس لاجرم خود نیز صلوة فرستاده اکتساب سعادت
اختتام و حسن خاتمه کلام بر وجه اتم از و صدور یافته اکنون که کلام
ناظم بصلوة بر نبی و وصی اختتام و شرح آن بر وفق مقتضای مقام
بعون الله سمت انتظام پذیرفت طلبا لحسن الخاتمه بذکر حدیث شریف

متعلق

متعلق بامر صلوة بر نبی و آل خاتمه شرح را تزیین میدهد از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت شده که در تفسیر آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ
يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ فرمودند که صلوة از خدای تعالی بمعنی رحمت و از ملائکه
تزکیه است یعنی پاکی و پاکیزگی یاد نمودن و حاصل آن مدح کردن و ستودنست
و مراد بقول حق تعالی که فرموده وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا آنست که تسلیم نمایید یعنی
اطاعت و انقیاد نمایید در هر چه وارد شده از آنحضرت پرسیدند که ما
چگونه صلوة فرستیم بر محمد و آل او فرمودند که بگویید صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ
صَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ وَأَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ
وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ پرسیدند که چیست ثواب کسی که صلوات فرستد
بر نبی و آل او باین صلوات فرمودند که بیرون آمدن از گناهان بخدا قسم
بهمان هیئتی که او را بوده در روزی که از مادر متولد شده انتهی ترجمه
یکی از احادیث وارده در طی تفسیر آیه کریمه مذکوره و الحق جواب ندای
هدایت اقتضای این آیه وافیة الهدایه هزار لبیک اجابت از دل و جان
سزاست بلکه بدین مژده افشاندن جان رواست که ما مشتی خاکسار را
دستوری طلب رحمت از برای رحمت عالمیان و آل اطهار آنحضرت
رخصت رحمت داده اند که شاید بوسیله مرحمتی چنین آسان و دست آویز
مغفرتی بدین سان اکتساب سعادات جاودان نماییم

بعد از اتمام این کلام و حسن نظم
خاتمه آن بخط ناتمام همام ابتعا(؟)
مستطاب



ولکن بی نیاز از رحمت است ٭ کسی کو رحمة للعالمین است ٭

فلبیک اللهم لبیک نحن نحمدک ونثنی علیک ونصلی علی رسولک

الداعی الیک وحبیبک المکرم بالقرب منک والزلفی لدیک

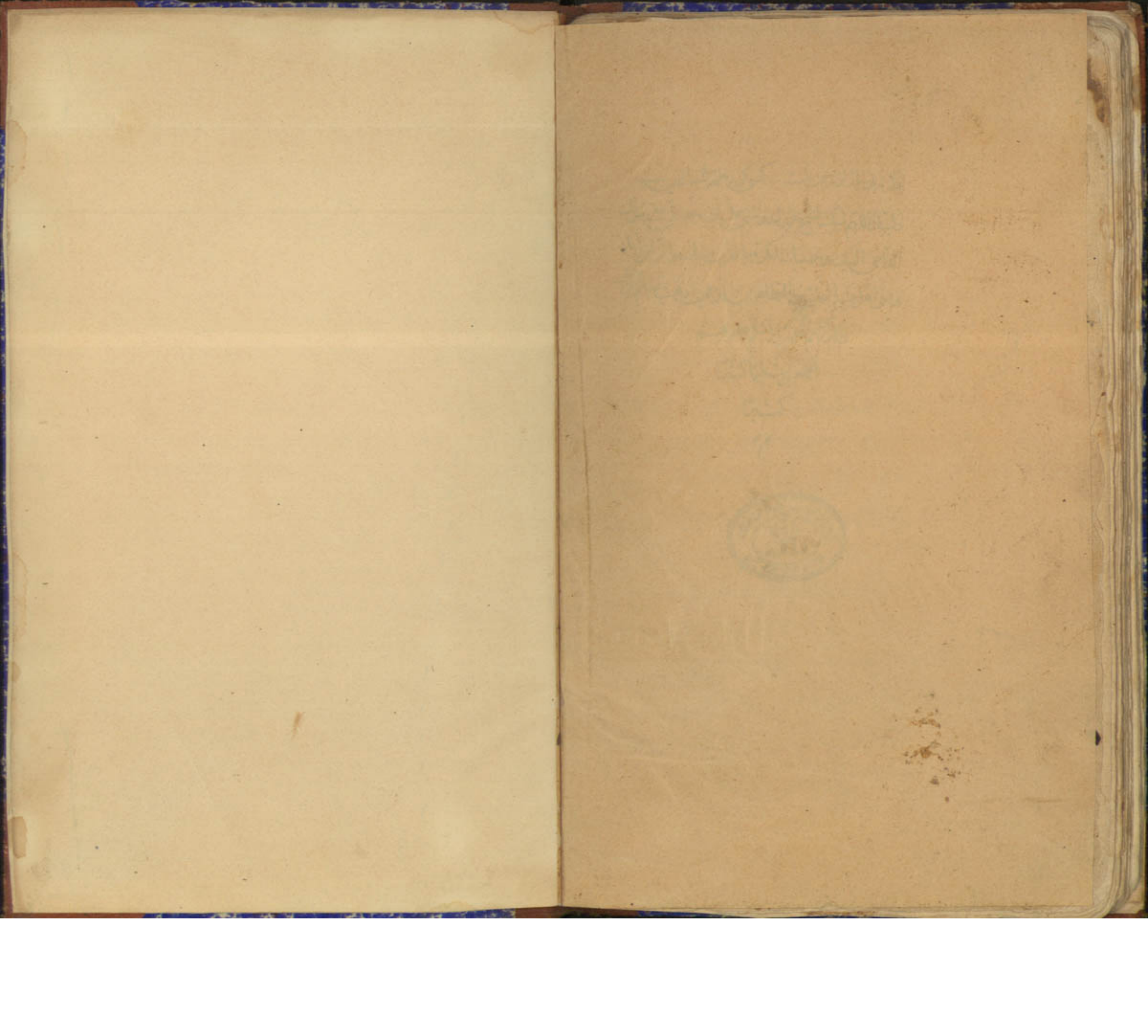
وعلی اهل بیته الطیبین الطاهرین الذین اذهبت عنهم الرجس

وطهرتهم تطهیرا ونسلم علیهم

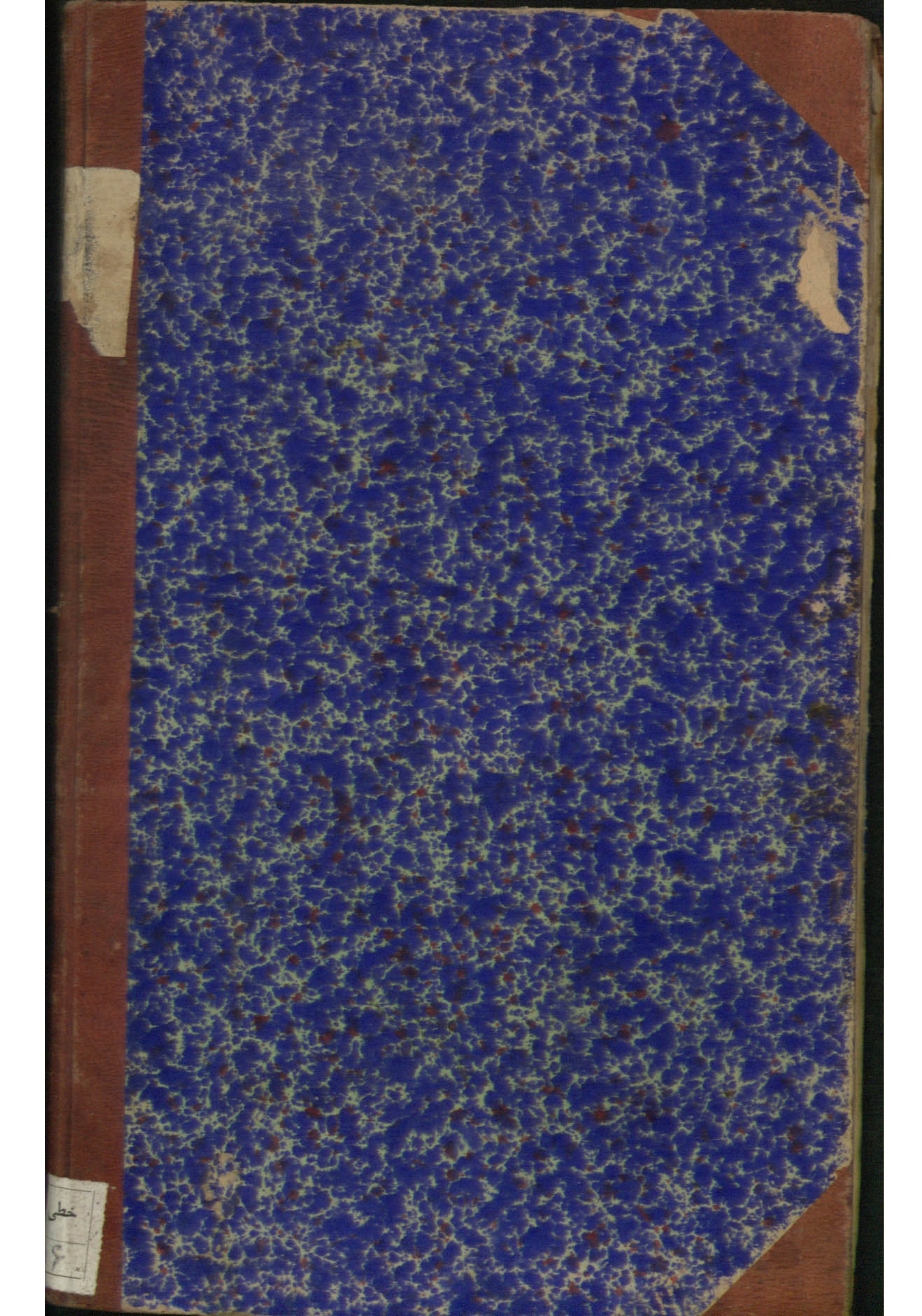
اجمعین تسلیما کثیرا

کثیرا

م م م







خطی